

# از نقد سند تا نقد متن (۱)



دکتر حسن حنفی\*

مترجم: دکتر محمدحسین روحانی\*\*

## یادداشت سردبیر

نقد متن، آن هم بر پایه علوم انسانی نوین، دانشی نو ظهور و نوپاست، و هرگاه این کار از صحیح بخاری آغاز شود و به دست روشن فکری مسلمان از اهل سنت، طبعاً ناسازگاری هایی با پاره ای آرا و دیدگاه های شیعه در پی خواهد داشت؛ مانند این نمونه ها در مقاله حاضر: مخالفت خُلُفا با تدوین حدیث (ص ۹۲، س ۸)، تعریف سنت (ص ۹۰، س ۱۷) چگونگی جمع قرآن (ص ۹۷، س ۲)، اجتهاد پیامبر (ص ۱۰۰، س ۵)، و ... .  
اما از آن رو که پژوهش های عالمانه در حرکت کلی و عمومی دین پژوهی بسی سودمندند، درج این گونه مقالات را مفید و راهگشا می دانیم.

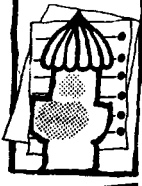
## یادداشت مترجم

مقاله استوار «از نقد سند تا نقد متن (چگونه می توان علوم انسانی و اجتماعی را در

\* دکتر حسن حنفی، استاد فلسفه دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره است. مشخصات کتابشناختی مقاله وی چنین است: «من نقد السند الی نقد المتن (کیف تستخدم العلوم الانسانیة والاجتماعیة فی نقد متن الحدیث النبوی؟): البخاری نموذجاً»، حسن حنفی، مجلة الجمعية الفلسفیه المصریة، العدد الخامس، السنة الخامسة (۱۹۹۶م)، ص ۱۲۹-۲۴۳.

\*\* با کمال تأسف، در حالی که مقاله در نوبت نشر قرار داشت، مترجم گرامی به دیدار حق شتافت. روانش شادا!

گفتنی است کار تطبیق نهایی این ترجمه را با متن اصلی، آقای سید حسن اسلامی برعهده داشته اند.

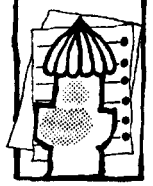


نقد متن حدیث نبوی به کار گرفت؟): صحیح بخاری به عنوان نمونه اینک پیش روی شماست. کار دکتر حسن حنفی در این مقاله، در چنان پایگاه بلندی است که نیاز به توصیف ندارد؛ اما این کار، پر از رمز و راز و گفته های فشرده اشاره وار است، به گونه ای که مترجم آن باید همه نه جلد «صحیح بخاری» را از بر داشته باشد تا از عهده برگردان صحیح آن برآید. از این گذشته، انبوه اشتباهات و آشفتگی های چاپی در میان بود که ترجمه را هرچه دشوارتر کرد. خوانندگانی که به دقت مطالعه می فرمایند، اگر به لغزش هایی در نگارش فارسی بر خوردند، عرایض این بنده را در نظر آورند. به هر روی، تا آن جا که توانستم، از اشتباهات و آشفتگی های آن کاستم و بیشتر نتوانستم ... وَالْكَمَالُ لِلَّهِ تَعَالَى وَحْدَهُ. (۳/۳-۱۳۷۸-م. ح. روحانی)

### نخست: نقد حدیث

علم حدیث، وابسته به گروهی از علوم نقلی محض است که پیشینیان، همراه علوم قرآنی و تفسیر و سیره نبوی و فقه، برای ما به یادگار گذاشتند و عقل را در آن به کار نگرفتند و این به دلیل اعتماد آن بر روایت بود. اینان در همان هنگام توانستند گروه دیگری از علوم عقلی و نقلی را بسازند و عقل را در آن به کار گیرند، مانند: علم اصول دین، علم اصول فقه، علوم حکمت و علوم تصوف. نیز دسته سومی از علوم عقلی محض را پدید آوردند، مانند علوم ریاضی از قبیل: حساب، هندسه، موسیقی و هیئت؛ علوم طبیعی از قبیل: فیزیک، شیمی، گیاه شناسی، زیست شناسی، معدن شناسی و علوم دریانوردی؛ علوم انسانی از قبیل: زبان شناسی، ادبیات، جغرافیا و تاریخ. اینک آیا نوگرایان می توانند علوم نقلی محض را تبدیل به علوم عقلی سازند و عقل را در آن به کار گیرند تا نسلی دیگر در یک دوره تاریخی بعدی بتواند آن را بدل به علوم عقلی محض گرداند؟ پس از آن که اینان - اگر چه شرمگینانه - کوشیدند علوم عقلی نقلی قدیم را بدل به علوم عقلی خالص گردانند؟<sup>۱</sup>

۱. نمونه آن، علم کلام است که در کتاب ما به نام «من العقیده الی الثورة» (از عقیده تا انقلاب) در پنج مجلد درباره آن بحث شده است: چاپ قاهره، مدبولی، ۱۹۸۸ م.



در این جا کوششی محدود به «صحیح بخاری» به صورت نمونه، خواهد شد. می توانستیم صحیح دیگری را نیز از کتاب های صحیح پنج گانه یا دست کم «صحیح مسلم» را برگزینیم. در این صورت، بحث ما فراگیرِ دو صحیح می شد؛ ولی چون همان اشکال و گونه ها در این هم تکرار می شود، یک صحیح، کافی است که نمونه دیگر کتاب های صحیح باشد.<sup>۲</sup>

آنچه بر «صحیح بخاری» تطبیق کند، بر دیگر صحیح های پنج گانه تطبیق می کند؛ زیرا «صحیح بخاری» درست ترین کتاب های صحاح (همه آنها) است، تا آن جا که در فرهنگ عامه به عنوان متنی درست و بی خدشه، بدان مثل زده می شود؛ چه، در مثل های عامه گفته می شود: «در صحیح بخاری غلط کردیم» و این، تا پایگاه تقدیس و برکت جویی از آن و خواندن آن در بحران ها در مساجد است؛ چنان که به هنگام حمله ناپلئون بناپارت به مصر به سال ۱۷۸۹ میلادی رخ نمود و مورخ آن روزگار، عبدالرحمان جبرتی، آن را برای ما گزارش می دهد.

تحول از نقد سند به نقد متن، کوششی است برای تبدیل علم حدیث از علمی نقلی به

۲. این کار، پیشگامی و مبادرتی برای بررسی علوم نقلی پنج گانه است: قرآن، حدیث، تفسیر، سیره نبوی و فقه. در کتاب «من النقل الی العقل» (از نقل به عقل)، پیشاپیش جبهه اول، از طرح «التراث والتجدد» (میراث و نوگرایی) بحث کرده ایم. پس اگر عمر ما به درازا نکشد، تا کنون توانسته ایم پنج بررسی بنیادی را در علوم نقلی پنج گانه انجام دهیم، به گونه زیرین:

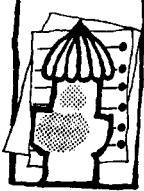
(۱) «الوحي والواقع». پژوهشی است درباره اسباب نزول قرآن در کتاب «الاسلام والحدائث» از انتشارات «ساقی»، لندن، ۱۹۹۰م، ص ۱۳۳-۱۷۵ (علوم قرآنی).

(۲) «مناهج التفسیر و مصالح الأمة» و «اختلاف فی التفسیر ام اختلاف فی المصالح»، در کتاب «الذین والشورة فی مصر»، چاپ قاهره: مدبولی، ۱۹۸۹م، ج ۷، ص ۷۷-۱۲۰؛ نیز «هل لدينا نظرية فی التفسیر؟» و «ایهما سبق: نظرية فی التفسیر ام منهج فی تحلیل الخبرات؟» در کتاب «فکرنا المعاصر»، چاپ قاهره: دارالفکر العربی، ۱۹۷۶م، ج ۱، ص ۱۶۵-۱۷۲ (دانش تفسیر).

(۳) من نقد السند الی نقد المتن (صحیح البخاری نمودجا)، چاپ ترکیه: قیصری، ۱۹۹۶م (علم حدیث).

(۴) «من السيرة الموضوعية الی السيرة الذاتية» پژوهشی است در کتاب «حیة محمد» و کتاب «فی منزل الوحي»، نوشته محمد حسین هیکل، چاپ قاهره، ۱۹۹۶م (علم سیره نبوی).

(۵) «ابن رشد فقیها». پژوهشی است در «بداية المجتهد ونهاية المقتصد»، نوشته ابن رشد، مجله الف، دانشگاه امریکایی قاهره، شماره ۱۶، ۱۹۹۶م، ص ۱۱۶-۱۴۴ (علم فقه).



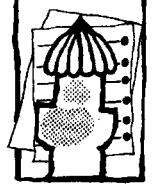
علمی عقلی نقلی با تکیه بر علوم انسانی و اجتماعی نوین، مانند زبان‌شناسی و ادبیات و فلسفه و زیبایی‌شناسی و روان‌شناسی و اخلاق و جامعه‌شناسی و حقوق و سیاست و اقتصاد و جغرافیا و تاریخ.

تطبیق این علوم در بررسی متن‌ها (پیشاپیش آن، علم نقد ادبی و بررسی انواع ادبی)، در غرب شکوفا شد و مکتبی پدید آمد که کامل‌ترین آن در آلمان در دهه بیست این قرن بود: مکتب انواع ادبی برای همین پدید آمد و تطبیق آن بر انجیل‌ها به گونه کلی صورت گرفت و بر انجیل‌های رسمی (سه‌تای اول: مرقس، لوقا، یوحنا) به گونه خاص<sup>۳</sup> نیز دانش جامعه‌شناسی ادبیات پدید آمد و شکوفا شد که برای شناختن چگونگی ساختار علم حدیث قدیم و ارتباط آن با روایت در نزد مسلمانان از نظر سند به کار برده شد و نیز با امثال عرب از نظر متن، ارتباط یافت و با قوانین نقل شفاهی رابطه پیدا کرد و حتی علم روایت، علم مستقلی در بررسی‌های ادبی معاصر گردید.<sup>۴</sup>

به رغم شکوفایی این علوم انسانی و اجتماعی در غرب، این علوم در بیرون آن سرزمین شیوع یافت و از دستاوردهای عام انسانی گردید؛ چنان که در فرهنگ‌های قدیم رخ داد و در فرهنگ اسلامی جلوه‌گر شد و این، مانند علوم حکمت است. شکوفایی اینها تا بدانجا پیش رفت که جزئی از فرهنگ اسلامی و کمکی بدان گردید و فرق میان دانش وارداتی و میراث خودی از میان برخاست. از این رو، کاربرد این علوم به گونه‌ای اجتهادی خالص انجام می‌شود و این بدون تطبیق مستقیم پاره‌ای از نظریات علوم انسانی و اجتماعی غربی یا برخی از نتایج آنها خواهد بود؛ زیرا این ترس در میان است که گونه‌ای رهایی از علوم پیشینیان تا افتادن در تقلید نوپدیدان پیش آید و تا اینکه اجتهاد، مستقل بماند: اجتهادی خالص بدون خواندن علوم قدیم از دیدگاه علوم جدید.

۳. این همان مکتب Formgeschichte Schule است که بولتمان و دیلیوس، آن را پایه‌گذاری کردند. بنگرید به پژوهش ما تحت عنوان «دراسات فلسفیه» در کتاب ما «مدرسة الأشکال الادبیه»، چاپ آنجلو مصره، قاهره، ۱۹۸۷ م.

۴. دانشمند غربی R. Otto کوشید قوانینی برای نقل شفاهی پایه‌گذار و این در کتاب معروف او «امر قدسی» (Le Sacre) و علم روایت معاصر است که همان Narratology است.

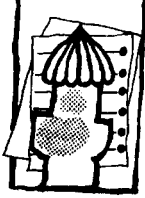


این تحول از نقد سند به نقد متن، تکیه بر هیچ مکتب پوزیتیویستی [ابطال‌گرایانه] (وابسته به تمدن غرب) ندارد؛ بلکه تحکیمی است برای شروط تواتر به گونه مستقیم، تطابق با گواهی حس و عقل و وجدان و جریان عادات؛ پژوهشی توصیفی محض است که حکم به صحت یا عدم صحت این یا آن موضع‌گیری صادر نمی‌کند و این یا آن حدیث را صحیح یا مجعول نمی‌انگارد. وظیفه آن، فقط فهم و علت‌یابی است؛ فهم عقلی و علت‌یابی علمی به صورت نمونه‌ای از کاربرد پژوهش‌های جدید در علم حدیث که چندین دهه است در داخل و خارج به یک اندازه آغاز گشته است.

همچنین، روایت، علم پیشینیان بود. از این رو، علوم روایت را در برابر دانش‌های درایت پایه‌گذارند؛ چنان‌که علم جرح و تعدیل را برای شناخت روایان و خود اشخاص ایشان (بویژه) پدید آوردند و این، هنگامی است که خبر «آحاد» باشد و نتوان جز از رهگذر تحلیل درک و دریافت راوی و اندازه‌حفظ و قدرت فراگیری و ضبط وی و برابر بودن سمع و حفظ و ادای حدیث، و اندازه عدالت راوی و خالی بودن وی از هواهای نفسانی، به ضبط آن پرداخت.<sup>۵</sup> نیز پیشینیان، یک علم کامل برای بررسی سند پدید آوردند که دانش «مصطلح الحدیث» است و هدف آن، طبقه‌بندی و بررسی انواع سند: متواتر و آحاد، مرسل و مقطوع و مشهور است؛ چنان‌که تا اندازه‌ای کم‌تر، انواع متن به: لفظ و معنا، معنا بدون لفظ، با زیادت و نقصان، با تقدیم و تأخیر، و وضع به معنا، فصل‌بندی شده است. پس آنچه را مسلمانان خوب و نیکو بدانند، به نزد خدا نیکوست و نزد مالک [بن انس]، حال همین است.

اصولیان پیشین، متن را به همان اندازه‌ای بررسی کردند که در سند پژوهیدند: حدیث یقینی به لفظ و معنای آن و حدیث ظنی به معنای آن، نه به لفظ آن. اولی نقل به لفظ است و دومی نقل به معناست. نیز برخی از مالکیان، گفت‌وگو از وضع به معنا را به میان

۵. بنگرید به نخستین رساله ما:

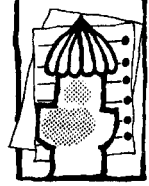


آورده اند. پس معناست که لفظ خود را می آفریند. چنین احادیثی از نظر سند، صحیح هستند. نیز الفاظ روایت را تفکیک کردند و آن‌ها را به پنج درجه بخش نمودند که از یقین و با تعبیر «شنیدم» آغاز می شود تا به «چنین می کردند» می رسد: از یقین مطلق به ظن مطلق. نیز انواع سنت را به قول و فعل و تقریر تقسیم کردند.

برخی از صوفیان، راه گزاف و مبالغه پیمودند و بررسی حدیث از نظر سند را رد کردند و بر نقد متن و تجربه زنده پشت آن، اقتصار ورزیدند. ابن عربی به عنوان محدث [صوفی] می گوید: «از قلبم از کردگارم روایت است که فرمود» و بر حدیث شناسان طعنه می زند و می گوید: «علومتان را از مرده ای به نقل از مرده ای فرامی گیرید و ما علوم خودمان را از خدای زنده نامیرا فرامی گیریم». پیش تر نیز غزالی، متن صوفیانه را برتری می بخشید؛ گرچه سند آن ضعیف بود و این، همان وضعی است که در «احیاء علوم الدین» برقرار است. علمای اصول دین بر علمای اصول فقه در نظریه علم، در سخن گفتنشان از تواتر به عنوان مصدري برای حجت نقلی، اعتماد ورزیدند. حال آن که این، به تنهایی ظنی است؛ زیرا بر اسباب نزول و ناسخ و منسوخ و زبان عربی و تقدیم و تأخیر متکی است و جز با حجتي عقلانی - اگرچه واحد باشد، همان طور که قاضی عضدالدین ایجی در «مواقف» گفته است -، به یقین تغییر نمی کند. اما فیلسوفان از حجت نقلی بی نیازند؛ زیرا بر عقل صریح اعتماد می ورزند.<sup>۶</sup>

راویان، بشرهایی هستند در معرض اشتباه و فراموشی و متأثر از فرهنگ‌ها و شرایط زمانی خود و هواهای بشری خویش (همچون رشک و رقابت و غیرت و ...) و حتی کشاکش‌های سیاسی، و به میزان دوری یا نزدیکی از پیامبر نیز اثرپذیری شان تغییر می کند. برای مثال، عایشه روایت‌های بسیار نقل کرده؛ زیرا همسر پیامبر بوده است و این امر به او امکان داده که دقایق زندگی خصوصی پیامبر را بشناسد. نیز نزدیکی راوی و پیامبر در سرزندگی حافظه (چه به صورت منفی و چه مثبت)، اثر می گذارد. مثلاً ابوهیره احادیث بسیاری از پیامبر نقل کرده؛ زیرا ملازم خدمت وی

۶. من العقيدة الى الثورة، حسن حنفی، ج ۱، ص ۴۰۹-۳۹۰.

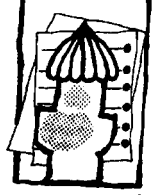


بوده است.<sup>۷</sup> بر این پایه، حدیث، متنی است که بشرهایی آن را نقل نموده‌اند و بشرهایی آن را تدوین کرده‌اند و بشرهایی به آن، ساختار (شکل و ریخت) بخشیده‌اند و بشرهایی آن را برگزیده‌اند. آنچه تدوین شده، جز قرآن، چیزی نبوده که از لحظهٔ اعلان آن تدوین شده باشد، بی آنکه دچار فترتی شفاهی شود و تابع قوانین گزارش‌نوشتاری (مانند نقل مستقیم و اجازهٔ نقل) باشد؛ چه، صحف قرآنی از پیامبر به ابوبکر و سپس به عمر و آن گاه به عثمان رسید که آن را گردآوری کرد و میان آنها هماهنگی پدید آورد و آنها را به همدیگر ارجاع داد و همین است که معروف به «مصحف عثمان» است.

اما حدیث، فترت زمانی بیش از دو قرن را گذرانده است؛ چه، بخاری در سال ۲۵۶ هجری یعنی در نیمهٔ قرن سوم در گذشته است. از این رو، حدیث، تابع قوانین روایت شفاهی (مانند کاست و افزود کمی، تغییر کیفی و ابداع تاریخی) است. خلفای چهارگانه از تدوین حدیث امتناع کردند تا با قرآن در نیامیزد و هر خلیفهٔ بعدی در این زمینه از روش خلیفهٔ قبلی پیروی کرد. سپس احادیث، فراوان شدند و صحیح و جعلی آنها با هم در آمیخت و این، بویژه در اقلیم‌های دور (مانند آسیای میانه) شدت بیشتری گرفت. علمای حدیث (از جمله: پدید آورندگان صحاح پنج‌گانه) به کار گردآوری حدیث برخاستند و به چگونگی و اندازهٔ درستی آن رسیدگی نمودند. از میان ایشان، از نخستین یاران رسول (صحابه)، مانند قتیب بن عباس، کمک و شهادت گرفته شد. منطق تدوین، با محیط فرهنگی و سیاسی و فرقه‌های کلامی (که در آن هنگام در آسیای میانه، خراسان و سیستان پراکنده بودند)، پیوند خورد و این، محیطی غیر عربی بود که باعث شد ساختار حدیث (ریخت احادیث) از ناآرامی ترکیبات و دشواری الفاظ، اثر پذیرد. محیطی بود متمسک به نقل عین الفاظ حدیث نبوی و نه جوهر آن؛ زیرا از مرکز فرهنگ عربی و کانون اول اسلام (حجاز) به دور بود. نیز تدوین، با فرهنگ «بخاری» و اثر آن بر تصویر وی از علم حدیث در تبویب و انتخاب و گزینش موضوعات آن، پیوند خورد و با سطح دانش به

۷. صحیح البخاری (نُه جزء در سه مجلد)، چاپ قاهره: مصطفی الحلبي، ۱۳۴۵ق، ج ۹، ص ۱۳۳.

از این پس فقط به شمارهٔ جزء و شمارهٔ صفحه اشاره خواهد شد.



روزگاری و چگونگی رفتار با متن‌ها ارتباط یافت. او در راه جمع و تدوین کوشید و به اجتهاد برخاست و هر اجتهادی دستخوش صواب و خطاست. اکنون پرسش این است: آیا بخاری نوشتن می‌دانسته یا همه اینها را به صورت شفاهی گردآورده و سپس برای تدوین، املا کرده است؟<sup>۸</sup>

صحیح بخاری از چهل و سه کتاب تشکیل شده که در نه جزء در سه مجلد منتشر شده است؛<sup>۹</sup> ولی اینها از نظر اندازه نا برابرند؛ زیرا گاه یک کتاب، بیش از یک جزء را در برمی‌گیرد (مانند «کتاب بدء الخلق»)، در حالی که کوچک‌ترین کتاب (کتاب العقیقه)، دو صفحه را پر می‌کند.<sup>۱۰</sup> می‌بینیم که گرچه هر کتاب دارای موضوع معین است، ولی

۸. نگاه کنید به این عناوین در صحیح البخاری: تدوین قرآن (ج ۹، ص ۱۳۳)؛ رفض عمر (ج ۳، ص ۱۳۷ و ج ۷، ص ۱۵۶ و ج ۶، ص ۱۲ و ج ۱، ص ۳۹).

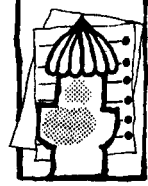
۹. این کتاب‌ها عبارت‌اند از:

(۱ علم، (۲ ایمان، (۳ وضو، (۴ غسل، (۵ حیض، (۶ صلات (ج ۱، (۷ جمعه، (۸ حج (ج ۲)، (۹ صوم، (۱۰ بیوع، (۱۱ سلم، (۱۲ وکالت، (۱۳ لقطه، (۱۴ هبه و فضل آن، (۱۵ شهادت (ج ۳)، (۱۶ وصایا (ج ۴)، (۱۷ بدء خلق، (وسط ج ۴؛ ج ۵)، (۱۸ تفسیر (ج ۶)، (۱۹ نکاح، (۲۰ طلاق، (۲۱ نفقات، (۲۲ اطعمه، (۲۳ عقیقه، (۲۴ ذبایح و صید و تسمیه بر صید، (۲۵ اضاحی، (۲۶ اشربه، (۲۷ طب و آنچه در کفاره مرض آمده، (۲۸ طب، (۲۹ لباس (ج ۷)، (۳۰ ادب، (۳۱ استیذان، (۳۲ دعوات، (۳۳ ایمان و ندور، (۳۴ فرایض، (۳۵ حدود، (۳۶ محاربان از اهل کفر و رده، (۳۷ دیات، (۳۸ استتابه مرتدان و معاندان، (۳۹ اکراه، (۴۰ فتن، (۴۱ احکام، (۴۲ اعتصام به کتاب و سنت، (۴۳ توحید.

۱۰. با تجدید ترتیب از نظر اندازه، وضعیت زیرین روشن می‌شود:

(۱ بدء خلق (۳۵۲)، (۲ تفسیر (۲۲۲)، (۳ جمعه (۱۶۱)، (۴ حج (۱۲۸)، (۵ وصایا (۱۲۶)، (۶ صلات (۱۲۴)، (۷ دعوات (۷۶)، (۸ توحید (۶۱)، (۹ ادب (۶۰)، (۱۰ نکاح (۵۰)، (۱۱ بیوع (۴۴)، (۱۲ شهادت (۴۲)، (۱۳ لقطه (۳۹)، (۱۴ صوم (۳۷)، (۱۵ لباس (۳۷)، (۱۶ احکام (۳۵)، (۱۷ اکراه (۳۴)، (۱۸ وکالت (۳۲)، (۱۹ طلاق (۲۷)، (۲۰ اعتصام به کتاب و سنت (۲۷)، (۲۱ ایمان و ندور (۲۶)، (۲۲ وضو (۲۵)، (۲۳ علم (۲۴)، (۲۴ طب (۲۴)، (۲۵ حدود (۲۴)، (۲۶ اطعمه (۲۱)، (۲۷ استیذان (۲۰)، (۲۸ فتن (۱۹)، (۲۹ ذبایح و صید و تسمیه بر صید (۱۸)، (۳۰ محاربان از اهل کفر و رده (۱۸)، (۳۱ سلم (۱۷)، (۳۲ هبه و فضل آن (۱۷)، (۳۳



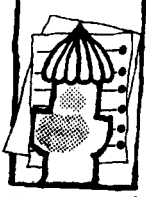


موضوعات، در طول کتاب در همدیگر تداخل پیدا می کنند و تکرار می شوند و این، دلالت بر آن دارد که حدود کتاب، باز است و موضوع ها در آن، هرگونه بخواهند، نقل می شوند و با هم در می آمیزند و این نشان می دهد که نام های کتاب ها به شکل تقریب، جامع بیشینه احادیث وارد در آن است؛ ولی جامع و مانع نیست؛ چنان که در تبویب حدیث، وضع همین است. مثال ها برای آن فراوان است.<sup>۱۱</sup> از این رو، لازم است که تبویب کتاب، شکل استوارتری به خود بگیرد و تداخل میان کتاب ها از میان برود و موضوع های داخل در تحت آنها مجدداً طبقه بندی شوند.

محتویات [ذیل] برخی موضوعات [/عناوین] یک کتاب، احياناً بیرون از موضوع به نظر می رسند، مانند موضوع های کتاب ادب و یا مسائلی از صلوات و زکات که در کتاب جمعه آمده اند. التزام به موضوع کتاب ها وجود ندارد و این چنان است که گاه مطلبی وابسته به موضوع کتابی، در جای دیگر پدیدار می شود، یا ربط میان دو موضوع متفاوت و جدایی میان دو موضوع متشابه به چشم می خورد. کتاب ها و ابواب، تداخل پیدا می کنند و همان احادیث، به رغم اختلاف موضوع ها تکرار می شوند و موضوع های پراکنده ای پدیدار می گردند که ربطی به هم ندارند و پیوندی میان آنها و عنوان باب دیده نمی شود و اینها به «کتاب» نزدیک تر از «باب» هستند. باب هایی هستند که در حقیقت، کتاب [مستقل] اند و داخل در کتاب های قبلی نیستند، مانند «باب فضل جهاد و سیر» که پس از

حیض (۱۶)، (۳۴) دیات (۱۵)، (۳۵) ایمان (۱۴)، (۳۶) اشربه (۱۳)، (۳۷) فرایض (۱۱)، (۳۸) غسل (۱۰)، (۳۹) طب و آنچه در کفاره مرض آمده (۱۰)، (۴۰) نفقات (۷)، (۴۱) اضاحی (۷)، (۴۲) استتابة مرتدان و معاندان (۷)، (۴۳) عقیقه (۲).

۱۱. بنگرید به این نمونه ها از تداخل: فرایض در موارث (ج ۸، ص ۱۸۴-۱۹۵)، تحریم ستایش مبالغه آمیز پیامبر در موضوع حدود (ج ۱، ص ۲۱۰)، فتنه های آخر الزمان در اکراه (ج ۹، ص ۵۸-۲۴)، فضایل سوره ها در توحید (ج ۹، ص ۱۴۰)، اخبار موسی در طب (ج ۷، ص ۱۶۳)، بیوع در لباس (ج ۷، ص ۱۹۱)، نذر در قدر (ج ۸، ص ۱۵۶)، زکات در صلوات (ج ۲، ص ۱۳۰)، صوم در فضل جهاد و سیر (ج ۴، ص ۳۲)، حج در فضل جهاد و سیر (ج ۴، ص ۶۷)، صلوات در فضل جهاد و سیر (ج ۴، ص ۹۴)، قرآن در ایمان و نذور (ج ۸، ص ۶۴).



«کتاب شهادت» می آید. دو کتاب در طب دیده می شود.<sup>۱۲</sup>

هر کتابی تقسیم به چندین باب می شود با عنوانی هایی یا از قرآن یا حدیث یا از ساختار و ریخت موضوع این دو، بدون عنوانی قرآنی یا حدیثی. از این رو، روشن است که آمار استواری درباره موضوعات نیست و این همان است که حکیمان کوشیدند به تلافی و جبران آن برخیزند و از راه «احصاء العلوم» به چاره آن پردازند.

بسیاری از احادیث، چندین بار تکرار می شوند و در چندین باب و کتاب می آیند که همان ساختار سابق را دارند بی آن که در یک جا در مکان واحد و موضوع واحد گرد آیند یا ساختار آنها با هم سنجیده شود و صحیح ترین آنها گزین گردد و زیادت و نقصان آنها تفسیر شود. این تکرارها بار دیگر بر این دلالت دارند که تقسیم کتاب به کتاب ها و ابواب، جامع و مانع نیست. نیز دلالت دارند بر کاستی بی در دیدگاه نظری نسبت به موضوع ها، و از غیاب ساختاری هماهنگ و استوار برای آنها گزارش می دهند.<sup>۱۳</sup> گاه، بسمله در وسط باب یا کتابی می آید، نه در اول آن. یک موضوع در دو کتاب جداگانه دور از هم تکرار می شود.<sup>۱۴</sup> نیز یک رخداد و یک حدیث در کتاب های گوناگون تکرار می گردد.<sup>۱۵</sup> گاه، تکرارهای متوالی به حد ملالت می کشد. گاه، انگیزه تکرار، نقل عین الفاظ است که نویسنده نکوشیده از صحت یکی از روایات اطمینان یابد و آن را طبق قوانین زیادت و نقصان، با روایات دیگر بسنجد و فقط یکی را بیاورد و از تکرار بیهوده بپرهیزد.

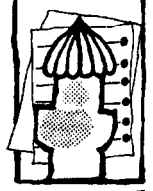
اکنون تکرار، به پژوهشگر معاصر، فایده می رساند که منطبق زیادت و نقصان و پیوند لفظ با معنا و قوانین قیاس ابداعی و قوانین تذکر (به یاد داشتن) و نسیان (فراموش کردن) را

۱۲. «کتاب طب: آنچه درباره کفاره بیماری آمده است» (ج ۷ ص ۵۸۴۸) و «کتاب طب» (ج ۷، ص ۱۵۸-۱۸۲).

۱۳. مانند حرمت روز و ماه و بکد (شهر) در کتاب «حدود» (ج ۸، ص ۱۹۸).

۱۴. ج ۸، ص ۱۰۹ و ۱۷۹؛ ج ۹، ص ۳۱ و ۱۰۲ و ۱۰۷ و ۱۳۶.

۱۵. مانند «کتاب محاربان از اهل کفر و رده» (ج ۸، ص ۲۰۱-۲۰۹) و «کتاب استتابة مرتدان و معاندان و جنگ با ایشان و گناه کسی که برای خدا شریک بینگارد و کیفر او در دنیا و آخرت» (ج ۹، ص ۱۷-۲۴).

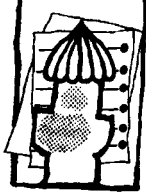


باز شناسد. شگفت‌آین است که در همان هنگام که تکرار به بالاترین اندازه می‌رسد، کنار گذاشتن احادیث دیگر صورت می‌پذیرد؛ چه، بخاری حدود ششصد هزار حدیث گردآورده که از آن میان، ۷۲۷۵ حدیث (یعنی تقریباً ۱/۲٪ از آن) را ثبت کرده است. اگر حدیث‌های تکراری کنار گذارده شوند، چهار هزار حدیث از آن باقی می‌ماند که تقریباً ۵۵٪ است. پس معیار کنار گذاشتن و گزیدن، چه بوده است؟ از این رو، تحلیل «صحیح بخاری»، قلّه آن چیزی است که علم حدیث بدان دست یافته، یعنی یقین از نظر سند. اینک وظیفه شناخت یقین از نظر متن باقی مانده است.

کتاب‌ها با چهار علم نقلی دیگر: قرآن، تفسیر، سیره و فقه، بدون هیچ ترتیب یا انسجامی، تداخل پیدا می‌کنند. جزء‌های اول تا چهارم درباره فقه است و پنجم درباره توحید و ششم درباره تفسیر و سیره و دوباره جزء هفتم تا نهم درباره فقه و جزء نهم به کتاب توحید می‌انجامد. لذا مسائل نظری عقیدتی با مسائل فقهی، تداخل پیدا می‌کند و مسائل غیبی با موضوع‌های عملی، و علم تفسیر با علم حدیث، و علم سیره و جنگ‌های پیامبر، داخل در مسأله آغاز آفرینش (بدء الخلق) می‌شود. با ایمان و علم است و نهایت با توحید. ۱۶

اینک آیا اگر دیدگاه‌های نظری تحول یابند، کتاب‌ها و ابواب، تفاوت خواهند کرد (چنان که کار حافظه تغییر می‌یابد و احادیثی را بر پایه موضوعات جدید به یاد می‌آورد)؟ آنچه نهایتاً بر تبویب غالب است، بخش کردن فقه به عبادات و معاملات است: رابطه انسان با خدا و رابطه او با دیگران. آیا امکان تصور دیگری برای تبویب حدیث نیست که استوار بر تعیین دقیق رابطه بین انسان و جز او، در دوایر متداخل باشد که مرکزش انسان است و دو محیط آن، خدا و دیگران؟ در انسان است که ابواب ایمان و علم گذارده می‌شود و در ارتباط او با دیگران است که معاملات می‌آید و در ارتباط او با خداست که عبادات نهاده می‌شود و در فرد است که روان‌شناسی و اخلاق تجلی پیدا می‌کند و در دیگری است

۱۶. مانند اولین چیزی که از وحی، نازل شد و گفت و گوی پیامبر با جبرئیل و امر به قرائت (ج ۹، ص ۳۷).

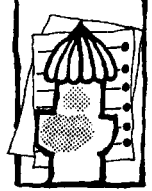


که علم جامعه‌شناسی و سیاست‌پدیدار می‌گردد و در جهان به عنوان محیط پیرامون جامعه است که علوم زیستی متجلی می‌گردد؛ زیرا انسان عبارت است از مجموعه‌ای از شبکه روابط با خودش و با دیگران. زن، همسر اوست. نزدیکان، افراد خانواده او هستند. او با عبادات، در مسجد است... و با مال، در زکات و صدقات... و با سلطان، در فرمانبری یا نافرمانی و طغیان... و با خدا در امر یا نهی.<sup>۱۷</sup>

این تبویب نوین، به دوری از تکرار کمکی می‌کند و امکان می‌دهد که علم حدیث بر ساختاری جدید استوار گردد که آن هم به پاسخ دادن به خواسته‌های روز و ضرورت‌های علوم انسانی و اجتماعی کمک می‌نماید. می‌شد احادیث را به ترتیب زمانی مرتب ساخت تا تحول آن، آشکار گردد و احکام ناسخ و منسوخ در آن روشن شود و شناخته‌آید و در این صورت، به ترتیب زمانی قرآن اقتدا می‌شد و از آن، پیروی به عمل می‌آمد. نیز می‌توان احادیث را به ترتیب موضوعی و بر پایه داده‌های فقه نوین (انسان در شبکه روابط اجتماعی اش و انسان به سان موجودی در این جهان)، مرتب ساخت. ولی بخاری در آن روزگار کهن نتوانست به کاری برخیزد که نوپدیدان می‌خواهند و این به دلیل اختلاف در زمان و تحول روزگاران در حدود دوازده قرن بود.

همچنین، کوشش‌های متأخر برای مختصر کردن ترتیب احادیث (مانند «الأربعین النوویة»)، به اظهار موضوعات بدون تکرار کمکی نکرد. این کار، دیدگاهی نوین می‌خواهد که بر اساس ساختاری امروزی بر پایه نقد متن پس از گذر از نقد سند استوار گردد. باری، نقد سند، در نهایت، نقدی برونی است که در آن، درستی متن بردرستی سند استوار است. حال آن‌که نقد متن، نقدی درونی و مستقل است که با صرف نظر از نقد سند صورت می‌پذیرد. باز همچنان‌که پیشینیان در نقد سند استادی و مهارت نشان دادند (زیرا به روزگار رجال نزدیک بودند)، امکان دارد نوخاستگان در نقد متن استاد شوند و بدرخشند؛ زیرا به علوم انسانی و جامعه‌شناسی نزدیک‌اند.

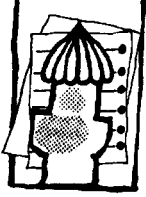
۱۷. این روابط، در آن حدیث مشهور تجلی پیدا می‌کند: «هفت کس اند که خدا بر ایشان سایه می‌گسترده، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست...».



این پژوهش، حتی درباره «صحیح» بخاری نیز پژوهشی کامل نیست. بلکه صرفاً نمونه‌ها و پیشنهادها و نتایجی اولیه است؛ آماری فراگیر از شواهد و امثله ارائه نمی‌دهد؛ بلکه به یاد کردن و آوردن نمونه‌ای از آن بسنده می‌کند تا کمیّت بر کیفیت چیره نگردد و فروع بر اصول نچربد و از آن بیش نیاید. شاید نیاز به تفصیل بیشتر کتاب به کتاب در عمق باشد و لازم آید که دقت و تحلیل و وصف خطاب، افزون‌تر گردد. کافی است نمونه‌ای برای دگرگونی علم حدیث و بازسازی آن برپایه گونه‌های ادبی و مضمون تاریخی و خیال ابداعی، عرضه کند. این صرفاً یک نمونه پژوهش است و خود پژوهش نیست. صرفاً پیشنهاد سؤالات و اقتراحات و شوراندن ذهن‌ها در راستای امکانپذیر بودن تحقیقات نوین است که شواهد و نظریه پردازی را با هم گرد می‌آورد و آزمون و دیدگاه را در یک جا امکان خودنمایی می‌دهد تا هر وصفی را قرائن خاص آن باشد و هر تحلیلی را شواهد ویژه آن. سرسخن با دانشوران و کارشناسان علم حدیث است، نه عامه مردم؛ زیرا این پندار در اذهان عامه نقش بسته است که علوم نقلی، علمی مقدس اند که نمی‌توان به آنها نزدیک شد. در حالی که این علوم، ساخته افراد بشر و دست آورد تاریخ اند؛ می‌توان آنها را نقد کرد و برپایه شرایط هر روزگار، ساختار آنها را از نو استوار داشت.

## دوم: قرآن و حدیث پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

علم حدیث، در «صحیح» بخاری و دیگر صحاح حدیثی، رابطه میان قرآن و حدیث را آشکار می‌سازد. هر دو وحی اند و از نزد خدا؛ اما با دو درجه مختلف: قرآن، وحی مستقیم است با واسطه جبرئیل... و حدیث، وحی غیر مستقیم است از طریق و با توسط خود پیامبر و [نتیجه] توان اوست بر تبدیل وحی از یک رشته اصول کلی به تطبیق‌های عملی درباره رفتار افراد و اجتماعات. پس قرآن به گونه مستقیم در حدیث حضور دارد و این، دلالت بر پیوند این دو علم با یکدیگر می‌کند. لذا اگر قرآن وحی اول است، حدیث وحی دوم است. قرآن، نخستین تحقق برای وحی است که از علم الهی به لوح محفوظ به ذهن جبرئیل به زبان عربی به گوش پیامبر و به حافظه او رسید، برای رسانیدن به مردم.



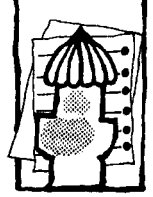
حدیث، دومین تحقق برای این وحی اول است که در وقایع متعدّد و با تفصیل های فراوان (در زمان و مکان) و با رعایت تفاوت های فردی میان افراد و اجتماعات، عرضه می گردد. صحیح بخاری، با روایت مشهور درباره نزول قرآن (یعنی اولین سوره آن: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ) آغاز می شود که همان آغاز علوم قرآنی است. قرآن، همچون حدیث، با قرآن اثبات می گردد. گاه محدثان به گونه دیگری، با علوم نص آغاز می کنند. بدین ترتیب که حدیث، نص است و علوم روایت و تدوین، نقل شفاهی اند برای بخش بزرگی از حدیث، پیش از مرحله گردآوری و تدوین و نقل نوشتاری آن ([مانند: ] نامه های نوشته شده به هرقل، بزرگ رومیان و خسرو، شاهنشاه ایران).<sup>۱۸</sup> گاهی حدیث، فقط روایت و آیات قرآنی است، بدون گفته های پیامبر چنان که در بحث اسباب نزول در علوم قرآنی، وضع، همین است و در آن جا حدیث، قرآن بی حدیث است.<sup>۱۹</sup> گاهی حدیث، بدون قرآن و مستقل از آن است و غالباً همین طور است. معمولاً قرین ساختن قرآن به حدیث، از خود راوی است تا تأکیدی بر صحت حدیث و ربط فرع به اصل باشد. گاهی دیگر (که این کم تر است)، این کار از خود پیامبر است. گاهی قرآن در آغاز به عنوان اصل آورده می شود، پیش از آن که حدیث به عنوان فرع، بدان مستند گردد. گاهی قرآن در پایان آورده می شود تا تصدیق حدیث و برهان برای حدیث باشد. گاه اصل، سندی از بالا مانند سقف است و گاه پشتوانه ای از پایین مانند پایه. گاه قرآن در میانه حدیث بین سقف و پایه است که به سان رابطی میان دو بخش حدیث و ستونی برای آن از میان عمل می کند تا نیرویی برای بنیاد باشد و از لرزیدن آن پیشگیری نماید. گاه آیه دراز است و گاه کوتاه؛ ولی غالباً کوتاه است.<sup>۲۰</sup> گاه آمدن آیه در داخل حدیث، بدون دلالت است و صرفاً قرینی است برای اینکه فرع، بی اصل ننماید.<sup>۲۱</sup>

۱۸. ج ۱، ص ۸۲.

۱۹. نگاه کنید به عنوان «قرآن بی حدیث»: ج ۴، ص ۱۵۹ و ۱۶۶ و ۱۶۷؛ ج ۱، ص ۹۶ و ۱۱۰.

۲۰. نمونه آیه های بلند، در اول «کتاب شهادات» است: ج ۳، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۲۱. ج ۶، ص ۱۴۲.



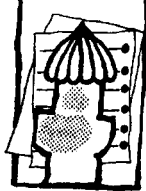
اگر قرآن در آغاز حدیث یاد شود، اصلی خواهد بود که فرع بر آن استوار می‌گردد و ستونی که بنیاد بدان تکیه می‌کند. از این رو، آیه قرآنی، همان اصل عامی است که حدیث در تحت آن مندرج می‌گردد و به سان استنباط فرع از اصل، به کار می‌آید. مثال آن، این حدیث است: «نشانه منافق، خیانت در امانت است». این، اصلی قرآنی است که فرمان می‌دهد امانت‌ها را به اهل آن بازگردانند. پس حدیث، جز تفصیلی و شرحی برای قرآن در دو سطح نظری و عملی نیست. ۲۲ اگر قرآن پس از حدیث بیاید، تصدیقی برای حدیث و تأکیدی بر صحت آن و معنای آن خواهد بود. ۲۳ دانشمندان اصول دان قدیم، رابطه نص قرآنی با حدیث را معین کرده‌اند. حدیث، تبیین مجمل‌هاست و تفصیل چگونگی شیوه‌های عمل و راه‌های تطبیق در زمان و مکان و در عادات و عرف‌ها. هیچ حکمی در حدیث یافت نمی‌شود که آن را در کتاب، اصلی نباشد. کتاب، وحی است به معنا و لفظ آن، و حدیث [، وحی است] به معنا، بدون لفظ آن. این، چیزی است که وحدت خطاب قرآنی و تعدد ریخت و ساختار حدیث نبوی را توجیه می‌کند. ۲۴

افزون بر رابطه قرآن با حدیث، یعنی رابطه اصل با فرع، علاقه سبب و علت نیز در کار است؛ زیرا حدیث، اسباب نزول برخی از آیات قرآن را یاد می‌کند. حدیث در این جا مصدر اخبار علوم قرآنی در باب «اسباب نزول» است و حتی بخشی از آن است. این، یکی از آغازهای «صحیح» بخاری در بیان سبب نزول وحی و اسباب نزول سوره‌های «مدثر» و «مزمّل» و «اقراء» است و هشدار می‌دهد که زبان، در گفتن قرآن شتاب نورزد. حدیث «افک»، حتی پس از تأخیر نزول وحی درباره تبریته عایشه [در صدد بیان اسباب نزول] است. باز وحی نازل می‌شود تا پاسخی به پیامبر در «آیه ملامت» باشد یا در آیه ای که اساساً سؤال را در موضوعاتی که اثری عملی بر آن مترتب نباشد، حرام می‌سازد. در این جا قرآن، بدلیل از حدیث می‌شود و سپس حدیث، قرآن را شرح می‌دهد. گاه نیز

۲۲. ج ۵، ص ۲۲۱-۲۲۲؛ ج ۱، ص ۹۸ و ۱۱ و ۱۳ و ۸۹ و ۹۱.

۲۳. ج ۸، ص ۹۸؛ ج ۱، ص ۱۵۵؛ ج ۶، ص ۴۲.

۲۴. ج ۱، ص ۸-۲؛ ج ۳، ص ۲۳۰؛ ج ۱، ص ۴۰.



حدیث، واسطهٔ نزول آیات قرآن می‌شود و این هنگامی است که یکی از اصحاب، چیزی از پیامبر پرسد که پاسخ گفتن بدان، برای ایشان دشوار باشد. لذا قرآن برای رفع حَرَجِ (تنگنا) در گفتگوی متبادل میان قرآن و حدیث وارد می‌شود. نخست، حدیث و سپس قرآن به صورت مکمل آن و آن‌گاه حدیث به عنوان شارح قرآن.<sup>۲۵</sup> گاهی حدیث به مناسبت نزول آیه ای می‌آید؛ آن‌گاه مسلمانان سؤالی استدراکی در میان می‌آورند و سپس آیه ای دیگر به گونهٔ توضیحی، نازل می‌گردد. پس حدیث در این جا میان مسلمانان و قرآن از طریق پیامبر به گونهٔ میانجی است. رابطهٔ آیه یا حدیث با سبب نزول آن، همان چیزی است که اصول دانان از اصطلاح «خصوص سبب و عموم حکم» اراده کرده‌اند. احکام در آغاز پیشامدهایی بوده‌اند که رخ نموده‌اند و خواهان احکامی بوده‌اند و این مانند حجاب است؛ و تصدیق و تأیید قرآن از حدیث، در احکام شرک و کشتن فرزند و زنا با زن همسایه دیده می‌شود.<sup>۲۶</sup>

اگر آیهٔ قرآن بعد از حدیث باشد، حدیث سبب نزول آن خواهد بود، و اگر قبل از حدیث باشد، حدیث تفسیر و شرح آن شمرده می‌شود. این همان اصل غالب بر رابطهٔ قرآن و حدیث است. از جمله دلایل این مطلب، ترتیب یافتن یک «کتاب» کامل [در «صحیح» بخاری] است، تحت عنوان «کتاب تفسیر» که از نظر بلندی، قطعاً دومین کتاب، پس از کتاب «آغاز آفرینش (بدء الخلق)» است و یک جزء کامل [از «صحیح»] را در بر می‌گیرد.<sup>۲۷</sup>

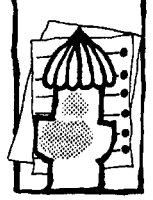
در این جا علم حدیث و علم تفسیر، علمی واحد به نظر می‌رسند که «صحیح» بخاری، آغاز به چگونگی نزول وحی می‌کند و بر قرآن اعتماد می‌ورزد تا وحی را اثبات

۲۵. آیهٔ ملاءنه در: ج ۶، ص ۱۲۵؛ ج ۹، ص ۱۲۱. برای مثال، هنگامی که پیامبر (ص) مژدهٔ فتح جهان را داد و مردی پرسید که «آیا خیر می‌تواند شریاورد؟» (ج ۲، ص ۱۵۰) و نزول وحی به عنوان پاسخ در برابر پرسش از حج (ج ۲، ص ۱۶۷) و ملاحظهٔ عمر نسبت بدان (ج ۳، ص ۷ و ۲۳) و استدراک مسلمانان و پرسش ایشان از شرک (ج ۱، ص ۱۵).

۲۶. حادثهٔ حجاب (ج ۷، ص ۳۰۶) و مثال‌های دیگر (ج ۹، ص ۱۴۳).

۲۷. ج ۶، ص ۲۰-۲۴۵.





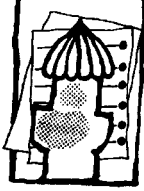
کند. در این جا نیز اسباب نزول، سوره به سوره بر پایه ترتیب آن در قرآن، وارد می شود. در برابر باطنیان، بخاری بر آن است که قرآن، بر «هفت حرف» نازل شد که به معنای اصوات یا گویش ها یا قرائت های هفت گانه است و به معنای ژرفاهای معانی نیست، چنان که صوفیان می گویند. آن را جبرئیل بر یک حرف بر محمد(ص) نازل کرد و پیوسته افزود تا به «هفت حرف» رسید.<sup>۲۸</sup>

قرآن از آن رو قرآن خوانده شد که دارای سوره هاست و سوره ها قرین همدیگر هستند. سوره از آن رو سوره (سنگ چین، دیوار سنگی) خوانده شد که هر کدام، جدا از دیگری است و هر یک، از دیگری منفصل (مستقل) است.

نام های سوره ها در احادیث بخاری نسبت به آنچه شیوه مسلمانان در نامگذاری بوده، متفاوت است.<sup>۲۹</sup>

۲۸. ج ۹، ص ۱۹۵؛ ج ۴، ص ۱۳۷.

۲۹. برائت که سوره توبه است (ج ۶، ص ۸۰)، بنی اسرائیل = اسراء (ج ۶، ص ۱۰۳)، کهیصص = مریم (ج ۶، ص ۱۱۷)، الم غلبت الروم = روم (ج ۶، ص ۱۴۲)، تنزیل السجدة = سجده (ج ۶، ص ۱۴۴)، ملائکه = فاطر (ج ۶، ص ۱۵۳)، مؤمن = غافر (ج ۶، ص ۱۵۸)، سجده = فصلت (ج ۶، ص ۱۵۹)، حم عسق = شوری (ج ۶، ص ۱۶۲)، الذین کفروا = محمد (ج ۶، ص ۱۶۷)، اقتربت الساعة = قمر (ج ۶، ص ۱۷۷)، اذا جائت المنافقون = منافقون (ج ۶، ص ۱۸۹)، المتحرّم = تحریم (ج ۶، ص ۱۹۴)، تبارک الذی بیده = ملک (ج ۶، ص ۱۹۷)، والقلم = قلم (ج ۶، ص ۱۹۷)، سال سائل = معارج (ج ۶، ص ۱۹۸)، قل اوحی الی = جن (ج ۶، ص ۱۹۹)، انا ارسلنا نوح (ج ۶، ص ۱۹۹)، هل اتی علی الانسان = انسان (ج ۶، ص ۲۰۳)، عم یتسائلون = نبا (ج ۶، ص ۲۰۷)، ویل للمطففین = مطففین (ج ۶، ص ۲۰۷)، اذا السماء انشقت = انشقاق (ج ۶، ص ۲۰۷)، سبح اسم ربک الاعلی = اعلی (ج ۶، ص ۲۰۸)، والشمس وضحاها = ضحی (ج ۶، ص ۲۱۰)، واللیل اذا ینشی = لیل (ج ۶، ص ۲۱۰)، الم نشرح = شرح (ج ۶، ص ۲۱۳)، اقرا باسم ربک الذی خلق = خلق (ج ۶، ص ۲۱۶)، اذا زلزلت الارض زلزالها = زلزله (ج ۶، ص ۲۱۷)، الهاکم = تکاثر (ج ۶، ص ۲۱۸)، ویل لكل همزة = همزه (ج ۶، ص ۲۱۸)، الم تر فیل (ج ۶، ص ۲۱۸)، لایلاف قریش = قریش (ج ۶، ص ۲۱۹)، ارایت = ماعون (ج ۶، ص ۲۱۹)، انا اعطیناک الکوثر = کوثر (ج ۶، ص ۲۱۹)، اذا جاء نصر الله = نصر (ج ۶، ص ۲۲۰)، تبّت یدا ابی لهب = مسد (ج ۶، ص ۲۲۱)، قل هو الله احد = اخلاص (ج ۶، ص ۲۲۲)، قل اعوذ بربّ الفلق = فلق (ج ۶، ص ۲۲۳)، قل اعوذ بربّ الناس = ناس (ج ۶، ص ۲۲۳).



گفت و گو از گردآوری قرآن، طعنی بر وحی نیست؛ زیرا گردآوری، صرفاً یک عمل بشری خالص است. از زید بن ثابت خواسته شد که قرآن را گردآوری کند و او آن را به ابوبکر سپرد که او نیز آن را به عمر بن خطاب داد. این آیه: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ؛ گردآوری و قرائت صحیح قرآن به عهده ماست» از این جا و در این سیاق تاریخی، تأویل می‌گردد.<sup>۳۰</sup>

بخاری، نمونه‌هایی از آیات قرآن می‌آورد که تلاوت و حکم آنها منسوخ گشته است یا آیاتی که تنها تلاوت آنها نسخ شده و حکم آنها بر جای مانده است.<sup>۳۱</sup> او به پژوهش درباره مشکل نسخ در قرآن می‌پردازد و آن را در حدیث دنبال می‌کند و سخن از نسخ قرآن با قرآن و حدیث با حدیث و قرآن با حدیث به میان می‌آورد. اما نسخ قرآن با حدیث - چنان که اصولیان می‌گویند - تخصیص است، نه نسخ. نسخ، بر وجود نص (متن قرآن یا نص حدیث) در [بستر] زمان و بر تغییر احکام در آن [نص] با تغییر زمان، دلالت می‌کند؛ چنان که علم «اسباب نزول» بر ارتباط متن با مکان دلالت دارد؛ زیرا زمان و مکان، در متن حضور دارند و با تغییر این دو، احکام نیز تغییر پیدا می‌کنند.<sup>۳۲</sup> اکنون پرسش درباره تشریح، این است: آیا اگر شرایط و اوضاع محیط تغییر پیدا کند و به وضع زمان منسوخ برگردد و پذیرش حکم ناسخ را نداشته باشد، می‌توان به منسوخ و حکم آن رجوع کرد یا نه؟

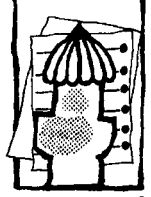
سپس [بخاری]، احادیث فضایل قرآن را می‌آورد و همین هاست که سبب پیش آمدن اسرار و رموز در کارهای مردم و تعویذات و پناه جستن به خدا از گزند چشم شور و حسد و آسیب و شر و مانند اینها شده است.<sup>۳۳</sup>

حدیث در شرح قرآن فراوان است؛ شرحی صرفاً در سطح داستان‌ها و بویژه [در باب] ظاهر و باطن [آیات] و این برای مجال گسترش دادن به آفرینش ذهنی و رها ساختن عنان برای شناوری در «باطن» است؛ همچون «شجره ملعونه» در قرآن که همان درخت زقوم

۳۰. ج ۶، ص ۸۹؛ ج ۹، ص ۹۳.

۳۱. ج ۵، ص ۱۳۷؛ ج ۶، ص ۲۴۰؛ ج ۴، ص ۱۰؛ ج ۶، ص ۳۷ و ۳۹ و ۵۵ و ۵۹؛ ج ۶، ص ۱۳۹ (نسخ قرآن)؛ ج ۴، ص ۲۴ و ۲۶ (نسخ سنت با سنت).

۳۲. حالات اسباب نزول، مانند: ج ۱، ص ۱۹۶؛ ج ۲، ص ۱۲۹ و ۱۶۵؛ ج ۷، ص ۱۱.



است. ۳۴ شرح لغوی، غلبه دارد ۳۵ و این، شرح لفظ به لفظ با اعتماد بر فرهنگ های واژگان است؛ شرح واژه مجهول با واژه ای معلوم از طریق مترادف؛ چنان که در روزگاران بعدی (روزگار شروح و خلاصه ها)، چنین است. گاه شرح در آغاز است یا در میان و سیاق. شرح واژه به واژه سوره، با شرح بسمله آغاز می شود. وضع در بسیاری از سوره ها چنین است. ۳۶

کتاب تفسیر [«صحیح» بخاری]، چنین پیوندی را میان قرآن و حدیث روشن می سازد و ارتباط علوم قرآن با علوم حدیث را نشان می دهد؛ چنان که کتاب «مغازی» (جنگ های پیامبر)، یعنی نیمه دوم کتاب «بدء الخلق» (آغاز آفرینش)، از رابطه علم حدیث با علم سیره گزارش می دهد؛ و چنان که دیگر کتاب های حدیث، ارتباط میان حدیث و علم فقه را می نمایانند و همان سان که کتاب «آغاز آفرینش» و کتاب «توحید»، ربط علم حدیث و علم اصول دین را به ما می گویند. مهم ترین مفسرانی که بخاری بر آنها اعتماد می ورزد، اولاً مجاهد است و سپس ابن عباس (چه به عنوان راوی، چه به صورت مروی عنه). ۳۷

۳۳. ج ۶، ص ۲۲۳-۲۳۱؛ فضل بقره: ج ۶، ص ۲۳۱، ۲۳۲؛ فضل کهف: ج ۶، ص ۲۳۲؛ فضل فتح: ج ۶، ص ۲۳۲؛ فضل اخلاص (الصمدیة): ج ۶، ص ۲۳۳؛ فضل مَعُوذَتَیْنِ: ج ۶، ص ۲۳۳.

۳۴. ج ۶، ص ۱۱۴؛ ج ۸، ص ۱۵۷.

۳۵. ج ۹، ص ۱۳۷؛ ج ۴، ص ۱۱ و ۱۲ و ۲۸ و ۲۸ و ۱۹۶ و ۱۸۵؛ ج ۶، ص ۴۱.

۳۶. بسمله: ج ۶، ص ۲۰-۲۱؛ آل عمران: ج ۶، ص ۴۱؛ نساء: ج ۶، ص ۵۳؛ مائده: ج ۶، ص ۶۳؛

انعام: ج ۶، ص ۷۰؛ اعراف: ج ۶، ص ۷۳؛ براءت: ج ۶، ص ۸۰؛ هود: ج ۶، ص ۹۱؛ رعد: ج ۶،

ص ۹۸؛ ابراهیم: ج ۶، ص ۹۹؛ نحل: ج ۶، ص ۱۰۲؛ کهیعص: ج ۶، ص ۱۱۷؛ مؤمنون: ج ۶،

ص ۱۲۴؛ فرقان: ج ۶، ص ۱۳۷؛ شعراء: ج ۶، ص ۱۳۹؛ جائیه: ج ۶، ص ۱۶۶؛ محمد: ج ۶،

ص ۱۶۷؛ ق: ج ۶، ص ۱۷۲؛ ذاریات: ج ۶، ص ۱۷۴؛ طور: ج ۶، ص ۱۷۴؛ نجم: ج ۶، ص ۱۷۵؛

رحمان: ص ۱۸۰؛ واقعه: ج ۶، ص ۱۸۲؛ حدید: ج ۶، ص ۱۸۳؛ مجادله: ج ۶، ص ۱۸۳؛ حشر:

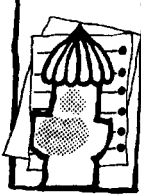
ج ۶، ص ۱۸۳؛ ممتحنه: ج ۶، ص ۱۸۵؛ طلاق: ج ۶، ص ۱۹۳؛ حاقه: ج ۶، ص ۱۹۸.

۳۷. ماده تفسیر از ابن عباس: ج ۶، ص ۷۶ و ۵۳ و ۷۰ و ۹۰ و ۹۹-۹۸ و ۱۱۷ و ۱۳۷ و ۱۵۵ و ۱۵۸ و

۱۶۲ و ۱۹۹-۲۰۰ و ۲۰۹-۲۱۰ و ۲۱۹؛ از مجاهد: ج ۶، ص ۱۰۰ و ۱۰۹ و ۱۳۹ و ۱۴۲ و ۱۴۵-۱۴۴ و

۱۵۳-۱۵۶ و ۱۵۸ و ۱۶۲-۱۶۳ و ۱۶۶ و ۱۶۸ و ۱۷۱ و ۱۷۵ و ۱۷۷ و ۱۸۲-۱۸۳ و ۱۸۵ و ۱۸۸ و

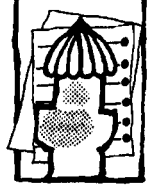
۱۹۳ و ۲۰۰ و ۲۰۴-۲۱۰ و ۲۱۳ و ۲۱۹-۲۱۸ و ۲۲۳؛ ج ۷، ص ۱۱۰ و ۱۱۳.



باز، راوی در آیه قرآن دخالت می‌ورزد و آن را با عبارات خویش تفسیر می‌کند و شرح می‌دهد تا با حدیث هماهنگ شود که از این جا خطر آمیختن سخن راوی با آیات قرآن پیش می‌آید و حساسیت آن پدیدار می‌گردد. آمیخته شدن قرآن با شرح آن، در نیروی آفرینش خیال نیز رخ می‌نماید؛ چه، تفاوت میان مثال و مورد مثل، اصل با فرع، و نمونه با تقلید، از میان بر می‌خیزد. بلکه اختفا در ورای قرآن و شرح آن، به خاطر ابداع حدیث به نهایت می‌رسد و این، بویژه در آن مواردی است که مربوط به تفصیل داستانی قرآن و بافتن بر منوال آن است که حدیث را به صورت آغاز علم تفسیر در می‌آورد. خیال ابداعی، در حدیث شرکت می‌جوید و گونه‌های فراوان برای داستان‌های قرآن پدید می‌آورد، بویژه در مواردی که ظاهری دارد و باطنی؛ چنان‌که وضع در نزد صوفیان چنین است.

قرآن به تصحیح حدیث می‌پردازد و این امر، گاهی به صورت شدیدتر است و گاه به شیوه خفیف‌تر. مثلاً هنگامی که پیامبر (ص) فلان و فلان را لعنت کرد، این آیه فرود آمد: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ؛ از کار آمرزش یا کیفر خدا، هیچ چیزی به دست تو نیست». نیز قرآن، رفتار انسانی را تصحیح می‌کند و نمونه‌اش همان است که درباره ابوبکر اتفاق افتاد. چه، او تصمیم گرفت بر مسطح بن أثافه اتفاق نکند؛ زیرا در ماجرای «افک» شرکت جسته [و بر دخترش عایشه تهمت ناروا زده] بود. در این جا قرآن وارد شد و فرمان داد که باید ضرورتاً بر فقیران اتفاق کرد. نیز قرآن، اشتباهات خویشاوندی را تصحیح می‌کند و فرمان می‌دهد که هر فرزندی را به پدرش وابسته بدانند؛ چنان‌که در مورد گفت و گوی مردم درباره «زید بن محمد» رخ نمود [و آیه قرآن گفت: «محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست»]. مثال مشهور در این مورد، منع قرآن از خواستن آمرزش برای منافقان است که پیامبر می‌خواست و اصرار می‌ورزید؛ اما قرآن، آن را منتهی شمرد، اگرچه بیش از هفتاد بار برای ایشان آمرزش بخواهد. [در این جا] قرآن، رأی عمر بن خطاب را تأیید کرد.

۳۸. این، مانند شرح مجاهد است که واژه «مُحْطَعِينَ» را به معنای «عَدِيمِي النَّظَر» می‌داند که گاه «مُسْرِعِينَ» گفته می‌شود و در آیه «أَفَلَنْتَهُمْ هَوَاءً»، واژه «هَوَاءً» را «جوفاء» معنا می‌کند و می‌گوید: «ایشان را خردی نیست» (ج ۳، ص ۱۶۷).



قرآن، معیار است و حدیث، تاریخ. قرآن، حدیث را تصحیح می کند و [به عنوان نمونه] به اعتراض بر صلح حدیبیه توجه می ورزد که عمر کرد و این هنگامی بود که کفار قریش، زنان مسلمان را (پس از بازگرداندن مردان) برگرداندند و آیه آمد: «اگر زنان مسلمان به عنوان مهاجر به نزد شما آیند، ایشان را بیازماید». [در جای دیگر، قرآن، تنگنا را از حدیث - که سعی میان صفا و مروه را تأیید کرده بود - بر می دارد و به آن، صورتی قانونی می بخشد. ۳۹ گاهی نیز راوی، خواهان آیه ای قرآنی می گردد و این، هنگامی است که احساس کند حدیث، با آیه تعارض دارد، مانند حدیث «عذاب شدن مؤمن با گریه خانواده اش بر او» که با این آیه تعارض دارد: «هیچ باربری بار گناه دیگری را به دوش نمی گیرد». ۴۰

گاهی آمیزش میان قرآن و حدیث رخ می نماید و این، گاه از کاربرد پیامبر است؛ زیرا پیامبر (ص) ابلاغ کننده قرآن و گوینده حدیث است؛ و گاه از راوی است که حدیثی را تخریب می کند، چنان که از گفته ای درباره روایتی بر می آید. ۴۱ گاه، گفت و گویی میان قرآن و حدیث پیش می آید، مانند این آیه: «خدا تواناست که از فراز تان عذابی بر شما فرود آورد» که پیامبر فرمود: «خدایا، به خودت پناه می برم» و «یا از زیر پاهایتان» که فرمود: «به خودت پناه می برم». ۴۲ پیامبر، خدا را با این صفت ستود که «سلام و مؤمن» است که این کلمات، خود، آیه قرآن است. ۴۳

گاهی قرآن به صورت بخشی از حدیث درمی آید. به عنوان مثال، هنگامی که از جبرئیل پرسید: «رستاخیز، کی است؟»، این آیه را بر خواند: «دانش رستاخیز، تنها در نزد

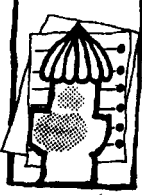
۳۹. ج ۶، ص ۲۵ و ۴۸ و ۱۳۲ و ۱۴۱ و ۱۴۶؛ ج ۲، ص ۱۹۴؛ ج ۳، ص ۳۴۷؛ ج ۲، ص ۱۹۴.

۴۰. ج ۲، ص ۱۰۱.

۴۱. مردم، گمان می بردند این گفته پیامبر، جزو قرآن است: لو ان لابن آدم وادياً من ذهب احب ان يكون له واديان و لن يملأ فاه الا التراب و يتوب الله على من تاب تا این که این آیه نازل شد: «الهاکم التکائر» (ج ۸، ص ۱۱۵).

۴۲. ج ۹، ص ۱۲۵.

۴۳. ج ۹، ص ۱۴۲.



خداست و بس». نیز پیامبر در نامه خود به هرقل (امپراتور روم)، این آیه را نوشت: «ای اهل کتاب! به کلامی روی آورید که ما و شما هر دو آن را باور داریم». خود پیامبر نیز قرآن را به صورت حدیث به کار برد، چنان که به زنان گفت: «با من بیعت می کنید که: هیچ شریکی برای خدا نگیرید و دزدی نکنید و دامن به زنا نیالایید و فرزندانان را نکشید». این، با صرف نظر از این است که اولویت استعمال، برای قرآن است یا حدیث.<sup>۴۴</sup>

گاه، این کار از خود راوی است تا تأکیدی بر روایت وی باشد و اصلی برای آن در کتاب پدید آورد. گاه، روایت، آن چیزی را به کار می برد که پیامبر در نمازها (مانند نماز جمعه و سجده) می خواند، مانند این آیه: «هل اثنی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً».<sup>۴۵</sup> گاه، قرآن در روایت و سیاق سخن بر زبان صحابه (مانند بلال)، پدیدار می گردد تا یادآوری ای به پیامبر باشد و به وی مناسبت بخشد: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ».<sup>۴۶</sup> گاهی آیه بر زبان مخالفان به کار برده می شود: سلاح با سلاح، آیه با آیه، و حجّت در برابر حجّت.<sup>۴۷</sup> از این رو، جدایی میان آیه و حدیث دشوار می گردد؛ زیرا پیامبر و راوی و گفت و گو کننده، قرآن را به صورت جزئی از حدیث به کار می برند.<sup>۴۸</sup> بر این پایه، مسافت میان قرآن و حدیث زیاد نیست. قرآن، حدیث نزول کننده است و حدیث، قرآن صعود کننده. قرآن را اسباب نزول است که حدیث، به معنای عام، آن را شرح می دهد. حدیث، بخشی از قرآن به معنای خاص است. هنگامی که پیامبر (ص) قرآن می خواند، قرآن و حدیث یگانه می گردند. پس قرآن، حدیث است به این معنای عام که از طریق وحی به پیامبر رسیده است. و حدیث، گفته پیامبر به معنای خاص است، بی آن که مستقیماً وحی نازل شده باشد.<sup>۴۹</sup>

۴۴. ج ۱، ص ۲۰ و ۸۳؛ ج ۲، ص ۶۲؛ ج ۹، ص ۹۹؛ ج ۵، ص ۷۰.

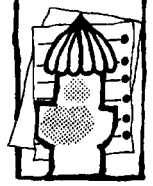
۴۵. ج ۱، ص ۲۱۷؛ ج ۲، ص ۵.

۴۶. ج ۲، ص ۲۷.

۴۷. ج ۲، ص ۳۳.

۴۸. ج ۴، ص ۱۲۹.

۴۹. ج ۶، ص ۵۸.

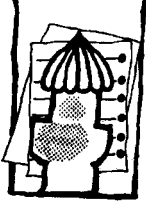


از این رو، این پرسش درست می‌نماید: آیا حدیث، وحی از نزد خدا (مانند قرآن) است؟ یا [تنها] در پاره‌ای حالات که پیامبر نمی‌تواند آنها را بیرون از اسباب نزول پاسخ گوید، وحی است؟ زیرا (مانند دخالت جبرئیل)، وابسته به قرآن است؟ شاید حدیث وحی باشد، بدین معنا که فهم پیامبر و استنباط او از وقایع جدید (بر پایه اصلی از اصول شرع)، وحی به شمار آید. پس حدیث در این جا اجتهاد پیامبر است و مشخصه اش این است که او معصوم از خطاست؛ زیرا امکان تصحیح آن با قرآن، وجود دارد و شاید ذوق طبیعی عقلی اسلامی والایی است که در وجود پیامبر رشد کرد و او بر پایه آن، به صدور احکام پرداخت و این، بر اساس وحدت عقل و وحی و طبیعت است. بسا رشته‌هایی از عرف‌های قبیله‌ای و عادات اجتماعی که پیامبر بدان تن در داد، به این اعتبار که مردی عرب نژاد است و برخی را تغییر داد، بر این اساس که مصلح است. گاهی احکام خود را بر پایه دگرگونی زمان، تغییر می‌دهد یا حداقل از نیت خود خبر می‌دهد که اگر شرایط آن فراهم شود، آن را تغییر خواهد داد، چنان‌که عمر بن خطاب کرد.<sup>۵۰</sup> می‌توان آیاتی از قرآن را که به وحی اشاره دارد، بر پایه این معنا تأویل کرد، مانند این آیه که: «پیامبر از روی هوس، سخن نمی‌گوید. آنچه می‌گوید، فقط وحی است که از جانب خدا به او می‌رسد». این، قرآن است. در آیه «آنچه را پیامبر به شما گوید، بپذیرید و برگزید و از آنچه شما را نهی کند، باز پس ایستید»، اشاره به فرمان‌های مستقیم پیامبر است. عبارات، از پیامبر است و حکم از خدا. اعتراض از مسلمانان است و تن دادن پیامبر به خواسته‌های ایشان در صلح حدیبیه. [حتی] یک بار عایشه ملاحظه کرد که وحی بر پایه مقصود پیامبر نازل گردید.<sup>۵۱</sup>

باز، پیوندی به صورت عین متن، میان قرآن و حدیث هست که همان حدیث قدسی است. حدیث قدسی، میانه بین قرآن و حدیث است؛ کم‌تر از قرآن است و فراتر از

۵۰. همین پرسش برای صحابه مطرح بود؛ نیز مانند این حدیث: «از بندگان من، کسانی اند که مؤمن به من و کافر به من‌اند» (ج ۵، ص ۱۵۵؛ ج ۴، ص ۳۲).

۵۱. ج ۱، ص ۱۹.



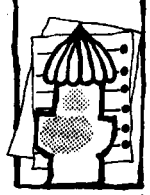
حدیث. این، مانند قرآن، لفظاً و معنأ وحی است؛ ولی در آن، مانند حدیث، تا حدّ زیادی آفرینش خیالی هست. گفت و گو کننده و پرسنده در آن، جبرئیل است تا به شیوه ای سقراطی به پیامبر (ص) آموزش دهد. پاسخ را در شخصی مورد پرسش پدید می آورد (چنان که وضع در حدیث قدسی معروف درباره فرق میان اسلام و ایمان و احسان، همین است) و همراه آن، پاره ای کارگردانی نمایشی هست؛ زیرا پیامبر (ص) او را شناخت و پس از پنهان شدنش خواهان بازگشت او شد و جبرئیل در هیئت دحیه کلبی نمایش یافت و سپس پیامبر، هویت گفت و گو کننده را آشکار کرد و آن را برای اصحاب روشن ساخت. شاید قصد از آن، پدید آوردن تاثیر بیشتر بر شنوندگان باشد، مانند مدد گرفتن از اقتدار [یا حمایت] بزرگان و پدران و یا آموزگاران یا رهبران و پیشوایان؛ چنان که وضع در عادات مردمی تبلیغ، چنین است که با تأیید و یاری خداست؛ همان سان که پیامبر برای شاعر خود، حسان بن ثابت، در نکوهش معاندان دعا کرد که آنها را با شعر بکوبد و یاری روح القدس را با خود همراه داشته باشد: «ایشان را هجو کن و جبرئیل با توست». ۵۲ پس حدیث قدسی، بخشی از حدیث است، نه قرآن؛ مانند امر به اعتکاف در دهه میانین رمضان که جبرئیل برای بار دوم فرود آمد و اعتکاف، به دهه سوم رمضان موکول گشت. ۵۳

باز، درجه ای کم تر از حدیث قدسی هست و این هنگامی است که پیامبر (ص) این عبارت را به کار می برد: «خدای تعالی گفت» یا: «کردگار شما فرمود»، برای نشان دادن اندازه نزدیکی میان خداوند و گوینده و شنونده. چنین می نماید که گفت و گویی میان خدا با او هست، یا میان خدا با بهشتیان و دوزخیان، در آخرت، گفت و گویی هست و این نیز برای دادن اهمیت به حدیث و افزایش اثر آن بر شنوندگان است. مثال آن، این حدیث است: «خدا گفت: آدمیان، به روزگار ناسزا می گویند. روزگار، منم و شب و روز، به دست من است». جمله «خدا گفت» به معنای آمدن عین گفته خدا نیست (چه، فقط قرآن

۵۲. ج ۸، ص ۱۷ و ۴۵؛ ج ۵، ص ۴۴.

۵۳. ج ۱، ص ۲۰۷.



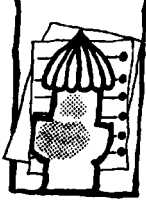


و حدیثِ قدسی عین گفته خداست؛ بلکه افزودن تأکید است، بویژه هنگامی که مضمون سخن، اختلافی عقیدتی میان فرقه‌ها باشد. از این جاست که سخن به مصدرِ اوّلِ اقتدار (یعنی خدا) نسبت داده می‌شود. این مانند گفته‌هایی است که حکم نهایی بر انسان را صادر از رحمت خدا می‌دانند، نه استحقاق انسان. برخی احادیث، کارهای خدا را وصف می‌کنند، چنان که آمده است: «امشب خدا خندید» یا «از رفتار شما دو تا در شگفت شد». درست است که مذهب اشعری هنوز پدید نیامده بود؛ ولی مکتب اعتزال، در پرتو مذهب حنفی، در ماوراء النهر شایع بود. پیامبر از خدا روایت می‌کند که مردم را به خاطر انجام کار نیک، مرزده است. آهنگ انجام دادنِ کاری نیک، به اندازه خود آن، پاداش دارد و چون انجام یابد، ده برابر آن، ثواب می‌برد و تا هفتصد برابر پاداش می‌گیرد. آهنگ انجام دادن کار بد، بی انجام دادن آن، حسنه است و اگر انجام یابد، کیفری برابر آن دارد، نه بیشتر. این گونه بخشش بزرگوارانه، جز از بزرگوارترین بزرگواران که خداست، صادر نمی‌گردد. گفت و گو میان انسان و خدا به روز رستاخیز، تصویرگری ای هنری از پیامبر است، نه رویدادی که در آینده انجام خواهد یافت. عرب‌ها اهل بلاغت و فصاحت و ادبیات اند. گفت و گو مستقیماً و بی واسطه از آسمان انجام می‌شود تا معانی زمینی را در مورد بزرگی امت و کثرت آن، تأیید نماید. همین گونه است گفت و گوی خیالی میان خداوند و بهشتیان که خدا از ایشان خرسند است و با دوزخیان که خدا برایشان خشمگین است. این هم تصویری هنری است برای تأکید ورزیدن بر معانی استحقاق. ۵۴.

گاه، پیامبر می‌گوید: «جبرئیل به من گفت»، بی آن که حدیثِ قدسی در میان باشد. این، گفتاری ابتکاری برای افزودن تأثیر و پدید آوردن اقتناع به گونه ویژه است و گاه با حدیث‌های صحیح، تعارض دارد مانند حدیث ورود امت به بهشت، اگر مشرک نباشند

۵۴. ج ۸، ص ۵۱ و ۱۱۲ و ۱۳۹-۱۴۰ و ۱۴۳ و ۱۶۸؛ ج ۶، ص ۱۶۶؛ ج ۵، ص ۴۳.

۵۵. ج ۴، ص ۱۳۸ و ۱۴۰. جبرئیل، وارد گفت و گو می‌شود و می‌گوید: «هر که بمیرد و مشرک نباشد، به بهشت رود» (ج ۳، ص ۱۵۲).



(گرچه زنا کنند و دست به دزدی زنند). ۵۵ گاه جبرئیل، سختگیر می نماید و این هنگامی است که از پیامبر می خواهد که اجازه دهد دو کوه «أَخْشَبِین» را بر کافران فرو کوبد و پیامبر امتناع می ورزد؛ چه، امید می برد از اصلاب ایشان کسانی قائل به یگانگی خدا پدید آیند. \* پیامبر در سوی صبر و انتظار است، نه پشتیمان کیفر (چنان که جبرئیل می خواهد و چنان که نوح کرد [و گفت: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِینَ دِبَارًا»]).

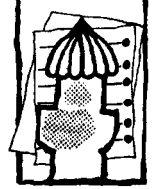
پیامبر (ص) بر زبان جبرئیل، کشیدن تصویر را حرام فرمود و این برای افزودن تاکید است و پس از آن است که این کار در میان یهودیان و نصرانیان عرب، رواج فراوان یافت. ۵۶ گاهی پیامبر (ص) کردار جبرئیل را وصف می کند، بی آن که گفته ای از او بیاورد: جبرئیل نازل شد و قلب پیامبر را با آب زمزم شست و شوداد و طشتی انباشته از حکمت آورد و در قلب او خالی کرد و به آسمان عروج کرد و از دربان خواست که در بگشاید، چنان که این کار را برای مسیح و برای همه پیامبران کرد. پنج بار با پیامبر، نمازگزارد و آن را به هنجار کودکان بر انگشتان وی شمرد تا از یاد نبرد. پیامبر گزارش می دهد که برخی از جنگاوران به دیدار خدا شتافتند؛ سپس گفته خود را نسخ می کند. حال آن که خبر، نسخ ندارد؛ بلکه نسخ در احکام است. ۵۷

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۵۶. ج ۷، ص ۲۱۷.

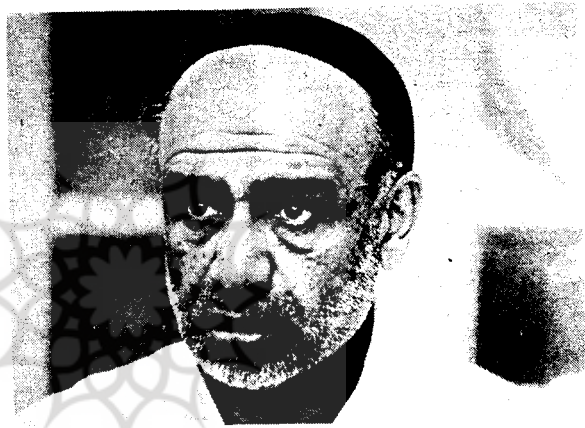
۵۷. ج ۲، ص ۱۹۱؛ ج ۴، ص ۲۲ و ۱۳۷.

\* متن دکتر حسن حنفی در این جا اشتباه و آشفته است. از روی «صحیح البخاری» (ج ۴، ص ۱۳۹-۱۴۰) درست شد. (مترجم)



دومین نشست حدیث پژوهی، با عنوان «تصحیح و تحقیق متون حدیثی» به همت مرکز تحقیقات دارالحدیث، به تاریخ ۱۳۷۷/۱۱/۱۵ در مدرسه عالی دارالشفاء برگزار گردید. میهمان این نشست، استاد علی اکبر غفاری بودند که پس از ایراد سخن در موضوع نشست، در میزگردی با حضور محققان (حجج اسلام سید جواد شبیری، رضا مختاری و سید حسن اسلامی) شرکت جست، به پرسش‌های حاضران پاسخ گفتند.

متن حاضر، حاصل این نشست است، با اندکی تلخیص و ویرایش.

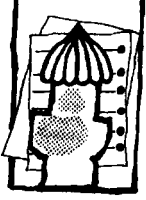


## تصحیح و تحقیق

## متون حدیثی

بسم الله الرحمن الرحيم . کُتبی که حاوی سخنان رسول خدا و دیگر معصومان(ع) هستند، نوعاً ایراداتی

علی اکبر غفاری



این دقت‌ها حتی در بررسی روایات کتب اربعه - که بهترین کتاب‌های حدیثی شیعه هستند - باید اعمال شود؛ چون در این کتب هم مشاهده می‌شود که احادیثی وجود دارند که با بعضی از آیات قرآن یا اصول دین و مذهب، منافات دارند.

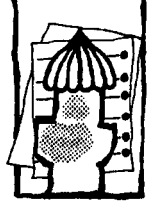
همه می‌دانند که پس از رحلت پیامبر (ص)، کتابت حدیث ممنوع گردید و بخشی از مکتوبات نیز معدوم شد و این منع، تا خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه یافت. در عصر او بود که ممنوعیت تدوین حدیث، الغا گردید و معصومان (ع) فرصت یافتند تا با املا کردن معارف اسلام و نوشتن آنها گامی در جهت نگارش و تدوین اصول اربعه بردارند که آن نیز با حبس شدن بعضی از معصومان، به آسانی میسر نبود.

در تألیف کتب اربعه، روش‌های مختلفی به کار رفته است. شیخ صدوق در «کتاب من لایحضر»، اسناد روایات را حذف کرده و اصل آنها را نوشته و شیخ طوسی «التهذیب» را به گونه‌ای اجتهادی گردآوری کرده است. پس گزیری نیست، الا این که به بررسی اسناد آن روایات

دارند که کمتر بدانها پرداخته شده است. این شاء الله بعد از بیان کلیاتی راجع به فهم حدیث، به بحث از ایرادهای موجود در کتب روایی خواهم پرداخت.

وجود اشکال و اشتباه در کتابت احادیث و روایات، با توجه به دوره‌های منع تدوین حدیث و علل مختلف دیگر، اجتناب ناپذیر بوده است؛ چنان که وقتی قرآن بر پیامبر نازل شد و او کلام وحی را بدون کم و کاست به مردم ابلاغ کرد و کاتبان وحی عین آن را نوشتند، باز هم اغلاطی در نگارش قرآن به چشم خورد. در قرآنی که عثمان نوشته است، بیست سی جای آن را می‌توان یافت که قرائتش غیر از نوشتنش است.

دقت‌هایی که در نقل و نگارش قرآن به عمل آمد، در مورد روایات، صورت نپذیرفت؛ بلکه شخصی که کلامی را از امام می‌شنید، گاهی عین الفاظ امام را نقل می‌کرد و گاه آن معنایی را که می‌فهمید. به همین خاطر است که باید موقع استفاده از روایات، توجه داشت که: آیا الفاظ احادیث، عین لفظ معصوم است یا معنایی است که راوی فهمیده است؟



پردازیم و در صورت صحّت، آنها را به کار ببریم. در «کافی» هم اخباری یافت می شوند که با قرآن در تعارض اند. بنابراین، باید روایات را با عقل و قرآن سنجید. اگر با کتاب خدا مطابق بود، قبول است و اگر مخالف قرآن بود، «إضربوه علی الجدار».

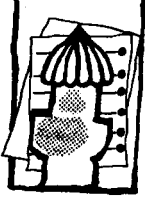
همیشه و در برخورد با هر حدیثی، این جهت را در نظر داشته باشیم که حدیث باید با قرآن بسازد. ما ممکن است اصول معارفمان را با قواعد عقلی درست کنیم و به گونه ای با قرآن تطبیق بدهیم؛ اما در احکام، قطعاً نمی توانیم. نباید خیال کرد هر خبری در کتب اربعه آمده، درست است. احادیثی در «التهذیب» هست که خود شیخ طوسی هم آنها را غیر معتبر دانسته است. یکی از روایات معارض با قرآن در کتاب «کافی»، روایتی است که دارای سند اعلایی است؛ ولی مفاد آن با صریح قرآن مخالف است. در کتاب دیات «کافی» آمده است:

سئل أبو جعفر (ع) عن غلامٍ لم يدرك و امرأة قتلا رجلاً خطأ. قال:

إن خطأ المرأة والغلام، عمدٌ. فإن أحبّ أولياء المقتول أن يقتلوهما، قتلوهما و يعدّوا الی اولیاء الغلام خمسة آلاف درهم وإن أحبّ أن یقتل الغلام، قتلوه و تردّ المرأة الی اولیاء الغلام ربع الدية و إن أحبّ اولیاء المقتول أن یأخذوا الدية، كان علی الغلام نصف الدية و علی المرأة نصف الدية.

این روایت با آیه «وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا» [نساء/ ۹۱] ناسازگاری دارد.

شیخ صدوق در «عیون اخبار الرضا(ع)» خبری را از امام صادق(ع) نقل می کند که وقتی امام باقر(ع) از دنیا می رفت، زید (برادر آن حضرت) نزد ایشان نشسته بود. زید گفت: «حسن بن علی، بعد از خود، برادرش را برای امامت تعیین کرد. تو چرا مرا برای این امر تعیین نمی کنی؟ من برادر تو هستم و سنّم هم از جعفر بیشتر است. چرا ولایت را به او می سپاری؟ چرا بعد از خودت، مرا جانشین قرار نمی دهی؟». امام باقر(ع) فرمود: «این، در لوح محفوظ



من این را می‌خواهم عرض کنم که وقتی از کتب حدیث نقل می‌کنید، باید کاملاً به این جنبه‌ها توجه داشته باشید. اطمینان بدون تحقیق، مشکل است. خیلی از اخبار، بدین صورت نقل شده‌اند.

در «تفسیر علی ابن ابراهیم» هست که: «کانوا بنوا اسرائیل اذا اصاب احدهم قطرة بولٍ قطعوه». قطعوه، یعنی قطع رابطه می‌کردند؛ یعنی کسی که نجس می‌شد، او را به مسجد راه نمی‌دادند.

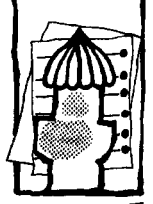
بعضی‌ها «قطعوه» را به معنای «قطع کردن» گرفته‌اند و بعد به صورت «قرضوا لُحومهم بالمقاریض» درآورده‌اند. این روایت، در «کتاب من لایحضر» و «التهدیب» وجود دارد.

در نظام نقل حدیث، هر جا گفته‌اند: «أخبرنا»، یعنی ما استاد را ندیده‌ایم؛ بلکه نوشته‌اش به دست ما رسیده است و اجازه هم به ما داده است که نقل کنیم. هر جا گفته‌اند: «سمعت فلاناً»، یعنی راوی، شاگرد آن محدث نبوده است. هر جا گفته‌اند: «حدثنی»، یعنی برای من (تنها) گفت و هر جا گفته‌اند: «حدَّثنا»، یعنی

است و در اختیار من نیست...». بعد، امام صادق(ع) را می‌فرستد تا جابر بن عبدالله را بیاورد و (به اصطلاح) آن لوح محفوظ را می‌آورد و آن را می‌خواند. زید هم ساکت می‌شود.

امام باقر(ع) سال ۱۱۴ قمری از دنیا رفته و مورخان به اتفاق نوشته‌اند که جابر در سال ۷۸ از دنیا رفته است و امام صادق(ع) در سال ۸۴ به دنیا آمده است. چگونه امام باقر، حضرت صادق را فرستاده که جابر را بیاورد؟

سند روایت - مانند سند خبری که قبلاً ذکر شد - صحیح اعلاست و اگر «رجال النجاشی» یا هر کدام از کتب رجالی دیگر را نگاه کنید، می‌بینید که همه رجال این سند، از بزرگان به حساب آمده‌اند؛ اما این خبر وجود دارد و با محکمت عقلی و تاریخی نمی‌سازد. البته همین جا اضافه کنم که این نسخه «الکافی» به اندازه نصف صفحه در این جا افتادگی دارد؛ یعنی قسمتی از جواب، افتاده است. حتی ممکن است افتادگی، مربوط به نسخه مورد استفاده کلینی باشد و چنین اشکالی در اصل حدیث نباشد.

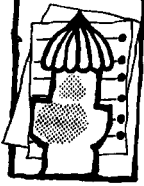


ما جماعتی بودیم که استاد، درس می داد و این ها را گفت .

نکته ای که اشاره به آن ضروری است، درباره اجازه حدیث است. اجازه حدیث، این نیست که آقای فلان کس اجازه بدهد به آقای فلان ... بزرگ تر به کوچک تر ... یا یکی به همدرس خودش، مثل اجازه فقهی. این ها درست نیست. آن زمان که چاپ نبود، وقتی استادی نسخه را قرائت می کرد، شاگردان می نوشتند. بعد، نسخه ها را دست به دست می کردند. یا خود استاد یا یکی دیگر می خواند و این ها همه نسخه ها را نگاه می کردند. اگر جایی عیب داشت، درست می کردند. بعد، استاد می نوشت: «أجزتُ لک أن تروی هذا الحدیث». اجازه یعنی این که آن احادیثی را که نوشتند و برای استاد خود خواندند و استاد صحت آنها را تأیید کرد، مجاز باشند که نقل کنند؛ و الاً اجازه حدیث به معنی این که آقای بگوید من اجازه می دهم که از «کافی» حدیث نقل کنی، چه فایده دارد؟ اجازه و استجازه روایی، برای انتقال درست یک نسخه خطی حدیث از نسلی به نسلی، از

سرزمینی به سرزمین دیگر، از اوراق پراکنده دور از دسترس به یک مجموعه حدیثی و مثل این موارد مفید است؛ نه برای نقل حدیث از کتاب های چاپ شده یا نسخه های متواتر. من البته خودم اجازات متعددی از مرحوم آیه الله میلانی و دیگران دارم؛ اما غالب این ها برای تیمن و تبرک است.

من هفتاد و پنج سال از عمرم می گذرد و شاید امسال، سال آخر عمرم باشد. بیش از پنجاه سال است که من در کار تصحیح و مقابله و تحقیق متون حدیث شیعه هستم. آقایان عزیز! متون حدیثی شیعه، چاپ های خوبی ندارند. اکثر آنها را کتابفروش ها چاپ کرده اند. من در چند جای «جواهر الکلام» دیده ام که مرحوم صاحب «جواهر»، حدیثی را «صحیح» دانسته و همان حدیث را در جای دیگر، ضعیف شمرده است. به گمان من، این ناشی از غلط خوانی نسخه است. در مورد اختلاف متن چاپی «بحار الأنوار» با نسخه های آن هم قضیه همین طور است. چند مورد از این ها را در «المیزان» دیدم و خدمت علامه



شدند که یکی از آنها ابوذر بود (که خود را از راه دور و از مدینه برای نماز پیامبر رسانده بود). وقتی پیامبر پرسید که در چه ماهی هستیم، از بین آنها فقط ابوذر بود که می دانست ماه آذار، تمام شده و روز اوّل نیشان است. پس این حدیث می گوید: «ابوذر، اهل بهشت است» و هیچ حکم کلی هم ندارد که بشود به آن تمسک کرد برای پایان ماه آذار یا ماه صَفَر. در ضمن، پیامبر (ص) بهتر از همه آنها می دانست که آن روز، چه روزی است.

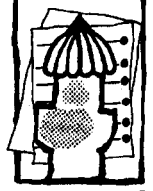
مطلب دیگری که باید اشاره کنم، اطلاع یافتن بر موارد نقل به معنا در حدیث است که اقتضا می کند در این نمونه ها دیگر جُمُود بر لفظ نَوْرِزیم. وقتی شما می خواهید به لفظی تمسک کنید و براساس آن، حکمی صادر کنید یا قضیه ای را ثابت کنید، باید آن لفظ را به معصوم برسانید؛ وگرنه چنانچه نسخه ها و طرق و مصادر و ... گویای این باشند که راوی، معنایی را که از امام (ع) دریافت کرده، با لفظ خودش آورده است، دیگر نمی شود به لفظش تمسک جست. به

طباطبایی نوشتم و ایشان جواب دادند که از «بحار» چاپی نقل کرده ام. بعد از چاپ «المیزان»، ایشان نسخه را دیدند و قبول کردند که آن احادیث، در متن چاپی «بحار»، معیوب آمده اند.

نکته دیگر، این است که شرایط صدور و قرائن زمانی و مکانی و شواهدی که در منابع شیعه و سنی برای یک حدیث آمده اند، در فهم آن حدیث، مَدخَلِیت دارند. پس یک حدیث تقطیع شده، ممکن است ضررش برای ما بیش از نفعش باشد؛ یا موجب بدعتی بشود.

به عنوان مثال، رسول خدا روزی در مسجد قبا در جمع مسلمانان آن محله، بشارت داد که هر که اول از این در داخل شود، اهل بهشت است. در این اثنا، چند نفر از مردم قبا از دری دیگر خارج شدند تا از این در وارد شوند. در این فاصله، پیامبر (ص) اضافه کردند که: «مَنْ بَشَرْنِي بِخُرُوجِ آذَارِ، فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» ... پس طبعاً یعنی هر کدام از این داخل شوندگان بدانند که در چه ماه رومی هستیم، او مقصود من است و او اهل بهشت است. خوب؛ چند نفر وارد





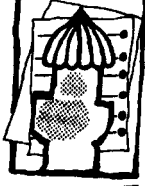
عنوان نمونه، حدیث «النکاح سنتی، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» که در کتاب‌های فقهی نکاح و در خیلی از رساله‌های عملیه آمده، با تصرف به این صورت درآمده است. اصل حدیث هست: «إِنَّ مِنْ سُنَّتِي النِّكَاحَ...» که در بسیاری از مصادر شیعه و سنی آمده است.

آقایان استحضار دارند که دروغ بستن به اهل بیت (ع)، روزه را باطل می‌کند. امروز، با امکاناتی که شیعه دارد و روش‌ها و تجهیزاتی که برای تحقیق در احادیث معصومان در دسترس ما هست، هر مطلبی را نمی‌شود به آن بزرگواران نسبت داد. باید بر اساس قواعد عقلی و علمی و روش تحقیق و تصحیح، به یقین رسید.

مرحوم علامه شوشتری (تستری) که خودشان رجالی بودند، وقتی «شرح لمعه» شان را فرستادند برای من که چاپ کنم، به بعضی اخبار نقل شده، ایراد گرفتم. ایشان بعد از ملاحظه اشکالات، به من اختیار دادند که در پاصفحه‌ها اشکالات سند یا متن حدیث را با شواهد

و قرائن و ادله بیاورم (که مثلاً در این سند، یک نفر افتاده است، یا حدیثی مرفوع است، یا...).

آقای آخوندی مرا آورد قم که آقایان قم، مرا به خاطر این حرف‌ها (این دقت‌ها و وسواس‌ها) تادیب کنند. خدمت آقای وحید رسیدیم و جلوی ایشان، «جوهر» شش جلدی و «وسائل» بود. ایشان البته مرا از قدیم می‌شناختند؛ اما به من گفتند: «آقای غفاری! چطور شد این جا آمدید؟». گفتم آقای آخوندی مرا آورده است که از شما سؤالاتی بپرسم. گفتند: «بفرمایید». گفتم: این «وسائل» را مطمئنید که واقعاً از شیخ حرّ عاملی است؟ گفتند: «بله». گفتم: ولی خطّ او که این جا نیست. گفتند: «خوب؛ از روی آن، چاپ کرده‌اند». گفتم: چاپ کننده را می‌شناسید؟ گفتند: «نه». گفتم: کاتب را چطور؟ گفتند: «نه». گفتم: اگر این وسط، یک سطر افتاده باشد یا یک اسمی افتاده باشد یا اضافه شده باشد، از کجا می‌فهمید؟ شما (شما نوعی)، این قدر در سند احادیث دقت می‌کنید که راوی ثقه باشد و در



برای من نقل کردند که مرحوم آیه الله  
حجّت، بعضی کتاب های چاپی را با  
نسخه های خطی امضادار (قابل اعتماد)،  
مقابله می کردند تا به صحّت آنها یقین  
کنند.

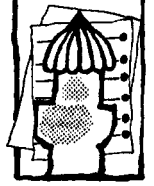
### پاسخ های استاد

جناب آقای غفاری! سپاسگزاریم از  
این که فرصت خود را در اختیار ما  
گذاشتید. همان گونه که می دانید،  
امروزه آثار حدیثی بسیاری احیا و  
منتشر می شوند. البته گاهی نوع  
کار، متفاوت است؛ برخی از آثار با  
عنوان «تصحیح انتقادی» احیا  
می شوند؛ برخی فقط عنوان «تصحیح  
شده» دارند و یا با این عنوان که فلان  
محقق، آن را تصحیح کرده و مقدمه ای  
بر آن نوشته است و...، عرضه  
می شوند. اما آنچه مهم است،  
درجه قوّت و مورد اعتماد بودن  
این گونه کارهاست. لطفاً بفرمایید با  
چه معیارهایی می توان کارهای  
میراثی را ارزیابی کرد و به میزان  
قوّت کار، پی برد؟

کلمات و تعاییر، با وسواس بحث  
می کنید، آن وقت یک کتاب با این حجم  
را یکجا به مؤلفش نسبت می دهید. این  
چه توجیهی دارد؟ آن هم در عصر  
پیشرفت علم و امکانات تحقیق؟

من سال ها پیش، تفسیر ابوالفتوح  
رازی را براساس نسخه ای از قرن ششم،  
تصحیح می کردم و مرحوم میرزا  
ابوالحسن شعرانی هم اشعار آن را ترجمه  
می کرد. یک جلدش که آماده شد، یکی  
از دوستان من، نسخه ناقصی را که به  
دست آورده بود و متعلّق به روزگار  
ابوالفتوح بود، در اختیار ما گذاشت.  
هرچه بیشتر مقابله می کردیم، تفاوت های  
بیشتری پیدا می کردیم. گاهی حتی  
نسخه متاخر، چیزی را که خلاف رأی  
ابوالفتوح بود، می رساند. گاهی مرحوم  
شعرانی در ترجمه یک بیت، در می ماند  
و وقتی آن دیوان کهن را پیدا می کردیم و  
آن بیت را با اختلاف یک واژه می دید،  
مشکل آن بیت، کلاً حل می شد. حالا آیا  
نسخه تصحیح نشده را می شود به ابوالفتوح  
نسبت داد؟

آقای طباطبایی یا آقا کاظم گلپایگانی

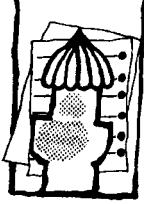


در پاسخ، لازم است به نکته ای اشاره کنم و آن این که اخبار اهل بیت (ع) برای فهم دین است و برای فهم دین از این اخبار، لازم است با قرآن به خوبی آشنا باشیم و این، به معنای آشنایی با همان ظاهر قرآن است؛ نه این که فقط اقوال مفسران را بازگو کنیم که این، چنین گفته و دیگری چنان، ولی خودمان با ظاهر قرآن آشنا نباشیم. این سخن که اهل بیت (ع) فرموده اند: «اخبار ما را به قرآن عرضه کنید»، یعنی به همین ظاهر قرآن، نه به تاویلات قرآن و یا چیزهایی مانند تاویل. همچنین لازم است اخباری را که به دست ما می رسد، با اصول اولیه مقابله کنیم و به کتاب هایی که پس از آن ها نوشته شده اند، اکتفا نکنیم. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی

برای نمونه، همین حدیث معروف «النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی» که به اتفاق نقل شده است و همه به آن تمسک جسته اند، سند هم دارد. این حدیث را در کتاب های بسیاری نوشته اند؛ ولی اصل آن در کتب اربعه هست. اگر به اصل آن مراجعه کنید، می بینید که به این صورت مشهور نیست. یا مثلاً در مورد

کتاب «وسائل الشیعة» - که تالیف شیخ حرّ عاملی است - هنگامی که سرگرم تصحیح «کتاب من لایحضره الفقیه» بودم، به هشت خبر در «وسائل» برخوردم که بنا بر آنچه از «وسائل» برمی آید، از حضرت علی بن الحسین (ع) روایت شده است؛ یعنی طرز نوشتن سند به گونه ای است که این را می فهماند؛ ولی اشتباه است. حتی راوی بعضی از این اخبار، اصلاً علی بن الحسین (ع) را ندیده؛ بلکه از راویان اخبار امام رضا (ع) بوده و در آن زمان می زیسته است. با این حال، نام او به عنوان راوی آمده و خبر، به علی بن الحسین (ع) نسبت داده شده است. حال، اشتباه از شیخ حرّ عاملی سرزده است یا از جای دیگری ناشی می شود، ما نمی دانیم. اشکال نسخه های چاپی این است که با مراجعه به آنها نمی توان این را معلوم کرد.

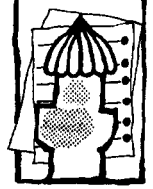
کسی که می خواهد کارهایی از این دست انجام دهد، باید همه راوی ها را کاملاً بشناسد؛ زمان زندگی راوی را و سال ولادت و از دنیا رفتن امام را و دیگر اطلاعاتی از این دست، همه را به خوبی



کدام خبر از وی صادر شده است؛ و گرنه بدون دانستن این‌ها نمی‌توان گفت: «به نظر من، فلان خبر از روی تقیّه است» و چه بسا زمان آن روایت، اصلاً زمان تقیّه نبوده باشد.

برای نمونه، کتابی مثل «اصول المعارف» - که کتاب بسیار خوبی است - با این حال، باید روایات آن بررسی شود که آیا موافق با این اصول تاریخی (که گفتیم) هستند یا نه. اگر موافق نباشد، باید معلوم شود و نمی‌توان گفت چون شیخ حرّ عاملی نقل کرده، به بررسی نیاز ندارد؛ چرا که شیخ حرّ عاملی هم در چند جا از این اشتباهات کرده است. حتی در «وسائل» هم از این نوع اشتباهات هست. این بزرگواران، معصوم نیستند. در یک کتاب بیست جلدی، دو، سه، یا پنج جایش را می‌توانیم اشکال کنیم (البته اگر ما چنین کتابی می‌نوشتیم، دو سه جایش درست بود و بقیه اش همه اشکال داشت؛ اما شیخ حرّ عاملی، آن قدر بزرگ است که تنها دو سه جای کتاب او این گونه است). البته وجود چنین اشکالاتی، باعث پایین آمدن مقام او نمی‌شود.

بداند. اگر ندانیم که امام صادق (ع) در چه سالی از دنیا رفته است و با روایاتی برخورد کنیم که از آن حضرت صادر شده، ولی با یکدیگر معارض است، آن‌گاه بگوییم که حضرت تقیّه کرده، این کار ساز نیست؛ بلکه باید بدانیم که فقهای زمان حضرت، آن طور می‌گفتند یا این طور و از این راه، پی ببریم که کدام یک از این دو خبر معارض، از روی تقیّه صادر شده است. باید بدانیم که حکومت وقت و قدرتی که بر سر کار بوده، چگونه عمل می‌کرده و موافق چه نظری بوده است و سپس بگوییم خبری که موافق با آنهاست، از روی تقیّه صادر شده و آن خبری که مخالف با نظر آنهاست، حکم واقعی را بیان کرده است. اگر ما چنین اطلاعاتی درباره آن دوران نداشته باشیم و بگوییم فلان خبر از روی تقیّه صادر شده است، درست نیست. باید چنین اطلاعاتی را درباره دوره هر یک از امامان داشته باشیم و بدانیم که مثلاً فقهای زمان امام سجّاد یا امام کاظم یا حضرت عسکری (ع)، چه احکامی داده‌اند، تا پس از آن بتوانیم در باب روایات معارض، معلوم کنیم که



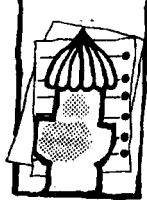
شخصی مانند حرّ عاملی، در این کار، عالم است؛ اما به هر حال معصوم نیست و از عالم غیب هم خبر ندارد. لذا چنان اشکالاتی (که اشاره کردم) پیش می آید.

حتّی شیخ طوسی هم در کتاب «الغیبة» که درباره حضرت صاحب (عج) نوشته، چند خبر از همین قبیل آورده است. برای نمونه، درباره خبری که در خصوص «قائم بامر الله» نقل شده، بد نیست بدانید در تاریخ آورده اند که یکی از فرزندان امام صادق (ع) از دنیا رفت و آن حضرت، او را دفن کرد. خلفای عباسی، فرزندان او را به کار گماشتند و پس از مدتی آنان را به شمال آفریقا و طرابلس و مناطقی دیگر فرستادند. آنها هم در آن مناطق کارهایی کردند، مسجدهایی ساختند و به قدرت رسیدند.

از جمله کارهایی که کردند، مخالفت با خود بنی عباس بود. جنگ در گرفت و چندین هزار نفر هم کشته شدند و در نهایت، آنها مسلط شدند و آن جا را گرفتند و پس از آن هم ادّعیای امامت کردند. یکی از آنان - که اگر از حضرت امیر بشماریم، دوازدهمین نسل می شود -

نامش «قائم بامر الله» بود و می خواست ولی عهد بشود. خیمه ای در جزیره خضرا زده بودند و او نیز همان جا تربیت شد. ماجرای جزیره خضرا و این گونه چیزها، همه درباره آنهاست. چیزهایی هم درباره آن نقل شده و در کتاب هایی هم چاپ شده است. آن شخص، نامش «قائم بامر الله» بوده و هر چه نقل می کرده، می گفته است: «حدّثنی فلان عن فلان ... عن آبائی» و همین لفظ قائم، مبدأ اشتباه شده است.

مرحوم مجلسی نقل می کند که حضرت صاحب (عج) در جزیره خضرا به پسرش گفت: «فلان کار را بکن!». حتّی اسم پسرش را هم می آورد و ... همه آن حرف ها درست است؛ ولی ربطی به حضرت صاحب، امام قائم ما - عجل الله تعالی فرجه - ندارد. با این توضیحات، معلوم می شود که چه چیزهایی با هم قاطی شده و ریشه آن، توجه نداشتن به یک ماجرای تاریخی بوده است. در کتاب «الغیبة» شیخ طوسی - آن گونه که من می دانم - دو خبر این طوری هست که باید هنگام تصحیح، در پاورقی، این مطالب



همان طور که می دانید، یکی از اصطلاحاتی که امروزه در زمینه کار تصحیح به کار می رود، تعبیر «تصحیح انتقادی» است که البته در میان عرب ها پیش از ما رواج یافته و کسانی مانند عبدالسلام هارون، درباره آن نظر داده اند. ما می خواهیم بدانیم که از این تعبیر، تا چه اندازه می توانیم در تصحیح متون روایی استفاده کنیم و معنای دقیق آن چیست؟

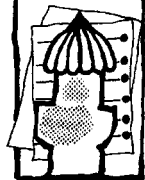
باید به معنای «انتقاد» توجه کنیم. انتقاد، یعنی جدا کردن و مشخص کردن صحیح از ناصحیح و درست از نادرست؛ یعنی سخنان دیگر را که با اخبار ائمه (ع) مخلوط شده است، کنار بزنیم و اخبار ائمه را پاک و مطهر نگاه بداریم. این کار، بر ما واجب است. مگر ما می توانیم سخن هرکسی را که بگوید: «امام این طور گفت»، باور کنیم؟! ما باید در سلسله سندها دقت کنیم.

البته نکته ای که لازم است مورد توجه قرار بگیرد، فرق بین ضعف روایت نزد قدما و متأخران است. بحث سلسله سند

را بنویسند که ننوشته اند. البته در جاهای دیگر اشاره شده است.

استاد! اگر کتابی برای شما بیاورند و بگویند این کتاب را محققان حوزه تصحیح کرده اند و شما بخواهید این کتاب را ارزیابی کنید و درجه قوت آن را بسنجید که تا چه اندازه متقن و درست تصحیح شده است، به ترتیب اهمیت، چه معیارهایی را در نظر می گیرید؟

برخی اخبار هستند که من می دانم در آنها تصرف شده است. این گونه موارد را یکی یکی نگاه می کنم و بررسی می کنم و مواردی را که حسّاس است، می بینم که آنها را درست کرده اند یا نه. من این کار را می کنم. البته اگر کار شخص محقق باشد که می دانم به این مسائل آگاهی دارد و عمل کرده است، اعتماد می کنم؛ ولی اگر این طور نباشد و ضبط و نقل بدون تحقیق باشد و تنها به نقل قول تکیه شود، من خودم تحقیق می کنم و اعتماد نمی کنم.



و شناخت راوی ها و تعریف «ضعف سند» و مباحثی از این قبیل در قرن هفتم، در زمان علامه حلی و سید بن طاووس، مطرح شده است. پیش از آن، به متن حدیث توجه می کردند و می گفتند که صحیح است یا نیست.

به بیان دیگر، هرگاه قدامی گفتند که فلان خبر «صحیح» است، منظورشان متن خبر بود و به سند آن، کاری نداشتند. لذا گاهی درباره خبری می گویند «صحیح است»؛ ولی سندش قابل اعتبار نیست.

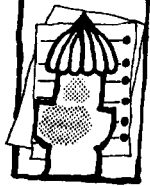
اما متأخران که اهل رجال هستند، وقتی می گویند خبری ضعیف است، یعنی سندش ضعیف است. خوب، «سندش ضعیف است» یعنی چه؟ یعنی ساختگی است؟! نه، معنای آن این است که شاید راوی اشتباه کرده باشد و نمی توان آن چنان که باید، یقین کرد که این خبر از امام است. پس باید در مورد آن، دقت کنیم.

اگر ضعیف بودن سند، به معنای ساختگی بودن خبر بود، نمی شد آن را به امام نسبت داد؛ چون همه علماء این کار را حرام می دانند. پس «ضعیف است»،

یعنی نمی شود خیلی به آن تکیه کرد. چون کسانی هم که راوی را ضعیف دانسته اند، معصوم نبوده اند (و شاید اشتباه کرده باشند). مثلاً کمیل بن زیاد که راوی همین دعای کمیل است، شما در هیچ کتاب رجالی نمی توانید پیدا کنید که گفته باشند: «ثقه است». در هیچ جا چنین نگفته اند. حال، آیا می توان گفت که این دعای کمیل که او نقل کرده، از امیرالمؤمنین نیست؟

علمای حدیث، صفت ثقه بودن یا نبودن را برای کسانی آورده اند که احکام می گفته اند و بعد، نقل می شود که در احوال فلانی گفته اند ثقه است یا ثقه نیست و این به آن معنا نیست که اگر گفته اند «ثقه» است، پس می شود خبرش را قبول کرد و اگر گفته اند «ضعیف» است، نمی شود.

قدما، تا قرن هفتم - هشتم (که زمان سید بن طاووس و علامه حلی است)، گاه به اخباری تمسک جستند که ضعیف السند هستند. حتی شیخ طوسی در «الخلافا» و خود علامه حلی در «المختلّف»، به اخبار ضعیف تمسک جستند و به متن آن، عمل کرده اند؛

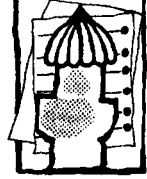


دادند که: هر چند ما به اتفاق این اخبار را ضعیف می‌دانیم، ولی می‌گوییم این ضعف، با عمل اصحاب جبران می‌شود. پس معنای «ضعف» بین قدما، با «ضعف» بین متأخران تفاوت دارد. آنها ضعف متن را می‌گفتند. مثلاً می‌گفتند چون این متن، مطابق «اصول اربعه‌اماء» نیست، یا فقها به آن فتوا نداده‌اند، پس ضعیف است؛ اما متأخران، سند را می‌گویند. لذا وقتی می‌گویند که سند فلان روایت ضعیف است، ممکن است متنش صحیح باشد (که گفتیم با عمل اصحاب، جبران می‌شود) و اگر هم بگویند سندش صحیح است، ممکن است متنش درست نباشد.

سؤالی درباره «تصحیح اجتهادی» در برابر «تصحیح با نسخه» مطرح است. جناب آقای غفاری! حضرت عالی در تصحیحاتی که انجام می‌دهید، چه مقدار از تصحیح بر مبنای نسخه و چه مقدار بر مبنای اجتهاد شخصی است؟ برای نمونه، خودتان پیش‌تر فرمودید که برای

یعنی مطابق متن آن، فتوا داده‌اند. تا پیش از قرن هفتم، به راوی توجه نمی‌کردند و متن را مورد نظر قرار می‌دادند و می‌گفتند که ضعیف است یا نه. از این رو، می‌بینید که شیخ مفید به اخباری تمسک جسته که به اصطلاح متأخران، ضعیف است. مثلاً به خبر احمد بن هلال تمسک جسته که همه می‌گویند ضعیف است و قابل اعتبار نیست. دلیل آن، همین است که آنها متن را در نظر داشته‌اند. اما از قرن هفتم به بعد - چنان که خود علما نیز گفته‌اند - دیدند نسخه‌هایی که در دست قدما بوده و برای خودشان حجّت بوده، از بین رفته است و به ناچار به بررسی سندها پرداختند و از آن به بعد، هرگاه می‌گویند فلان خبر «ضعیف» است، سند آن را می‌گویند. البته ضعف سند را هم با عمل اصحاب جبران می‌کنند و به صرف ضعف سند، از عمل کردن به یک خبر دست نمی‌کشند و در نتیجه، متأخران هم - که آن خبر را ضعیف می‌دانند - همانند قدما به متنش عمل می‌کنند. همین بحث، در خدمت مرحوم آیه الله گلپایگانی (ره) مطرح شد و ایشان هم همین پاسخ را





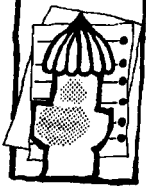
تصحیح تفسیر ابوالفتوح رازی به دیوان شعرا نیز مراجعه می کردید. این درست؛ ولی چگونه می توان تضمین کرد که فلان اشتباه، اشتباه خود ابوالفتوح بوده یا اشتباه نسخه نویسان؟ به بیان دیگر، کار مصحح، تصحیح اشتباهات نسخه نویس است یا تصحیح اشتباه مصنف؟ و شما این دو روش (تصحیح اجتهادی و تصحیح بر مبنای نسخه) را تا چه اندازه در آثار خود، تفکیک کرده اید؟ به هر یک تا چه اندازه ای توجه کرده اید؟

این تفکیک، درست است و ما هم همین طور عمل می کنیم؛ اما آن قسمتی که اجتهاد می کنیم، هرگز در متن نمی آوریم. من در تمام کتاب هایی که تصحیح کرده ام، هر جا که متن را غلط دانسته ام، در پاورقی نوشته ام که این متن، به نظر من درست نیست؛ ولی در خود متن دست نبرده ام و آن را همان طور که بوده، باقی گذاشته ام تا در اختیار استادان و آیندگانی که از این پس خواهند آمد، قرار بگیرد. در هر قرن، هزاران نفر از این

قبیل می آیند و ما متن اصلی را برای آنها نگاه داشته ایم. البته گاهی شده است که نسخه های چاپی با نسخه های خطی تصحیح شده و قابل اعتماد، تفاوت داشته اند و در این موارد، متن را مطابق نسخه خطی آورده ایم و در پاورقی نوشته ایم که در نسخه چاپی، آن گونه بوده است.

البته هر نسخه ای را نمی توان مبنا قرار داد؛ بلکه نسخه هایی را که علمای شناخته شده مقابله کرده باشند و در پایان نسخه امضا داشته باشد، آن را متن قرار می دهیم و قول دیگر را در پاورقی می آوریم. البته اگر در عبارت نسخه چاپی واقعاً غلط باشد و ناشر هم نفهمیده باشد که متن را غلط چاپ کرده، آن عبارت را حذف می کنیم و اصلاً نمی آوریم؛ اما اگر در جایی، متن چاپی و خطی، هر دو معنا داشته باشند، ولی با هم فرق کنند، متن را مطابق نسخه خطی قرار می دهیم و عبارت چاپی را در پاورقی می آوریم.

اگر در جایی به نظر ما متن (نسخه اصلی) هم غلط داشته باشد، متن را تغییر



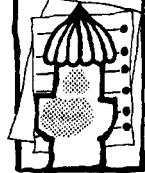
همان‌گونه که گفتیم - نسخه خطی درست باشد و آن را در متن بیآوریم.

در «تهذیب»ی که به همت شما تصحیح شده است، گاهی مطلبی را در حاشیه نقل کرده اید که مثلاً گفته شده که نسخه به خط شیخ، این طور است؛ ولی متن تغییر کرده و به گونه دیگری است و مطابق عبارت منسوب به خود شیخ نیست، یا در «المتقی» ای که حضرت عالی تصحیح فرموده اید، مطالب بسیاری از خط شیخ نقل شده که غلط است. نه به این معنا که عبارتی که از خط شیخ نقل شده، قطعاً غلط باشد؛ بلکه به این معنا که هیچ متنی همانند آنچه از شیخ نقل شده، نیست و متن‌ها همان‌گونه است که در نسخه تصحیح شده شما هست.

بله، این درست است. گاهی نسخه‌ای به خط خود مصنف به دست ما می‌رسد که همان را متن قرار می‌دهیم؛ ولی گاهی عبارتی را به او نسبت می‌دهند یا گفته

نمی‌دهیم؛ بلکه در پاورقی می‌نویسیم به نظر ما فلان چیز، درست است یا درست تر است و این متن، تصحیف شده است. این روش، هم آسان است و هم مسئولیتی برای ما ندارد و اگر مؤلف زنده بشود و بگوید: «چرا به کتاب من دست زدی؟»، می‌گوییم: «دست نزدیم. همان است که بود؛ فقط ما نظر خود را در پاورقی آورده ایم و به نظر ما این درست است». دیگران، مانند علامه شعرانی و علامه طباطبایی هم این روش را قبول داشتند. علامه امینی - که ما این روش را از ایشان آموخته ایم - هم این شیوه را قبول داشت و می‌گفت: اگر این‌گونه بنویسیم، دیگر شرعاً هم مدیون نیستیم و متن را هم درست در اختیار خواننده گذاشته ایم.

ما به متن دست نمی‌زنیم، برای این که اگر قرار باشد متن را تغییر دهیم، عده‌ای هم می‌آیند و می‌گویند که تصحیح ما غلط است و ... در نتیجه، همه کتاب‌ها از بین می‌رود. همچنین در احادیث و بخصوص احادیثی که درباره احکام است، ما تصرفی نمی‌کنیم؛ مگر



می شود که فلان نسخه، خطّ خود اوست؛ ولی ما می بینیم که نسخه، اشکال دارد. ما نمی توانیم به آن اعتماد کنیم و آن را در متن بیاوریم. از این رو، عبارت متن را همان عبارتی قرار می دهیم که درست است و نه عبارت منسوب به مصنّف را و یا عبارت غلطی را که در نسخه منسوب به مصنّف آمده است و معلوم نیست که از خود مصنّف باشد.

یقین کنم که واقعاً صاحب «معالم»، این را گفته است؟ کسی می گوید من در نسخه ای به خطّ خود صاحب «معالم» دیدم که فلان عبارت، طور دیگری است. اگر این نسخه به خطّ خود صاحب «معالم» بود، ما می پذیرفتیم؛ اما یک نسخه چاپی به ما داده اند و این عبارت را دارد. من به این ها یقین ندارم و در این مورد هم چون یقین نکردم، همان را که درست بود، آوردم.

المتقی را خود شما تصحیح

فرموده اید. آیا «المتقی» نسخه

معتبری نداشته؟ چه شکلی داشته

است؟

نه، نسخه معتبری نداشته است.

نسخه های متعددی به دست ما رسید که

هیچ کدام از مؤلف نبود: یکی نسخه ای

چاپی که آقایان در اصفهان تهیه کرده

بودند که پُر از غلط بود، و نسخه های

خطّی دیگر که چون در آن زمان،

امکانات چاپ نبوده و این کتاب هم کتاب

درسی حوزه ها بوده است، از روی آن،

نسخه های متعدّد نوشته اند. حالا یکی از

این نسخه ها عبارتی دارد. من از کجا

اگر کسی به شما مراجعه کند و

بخواهد اولین گام را برای فراگیری

علوم حدیث و درایه و رجال و ...

بردارد، چه پیشنهاد و توصیه ای به

او می کنید؟ یا اگر خود شما

بخواهید دوباره شروع کنید، از چه

راهی می روید و چگونه شروع

می کنید؟ از چه منابعی (برای

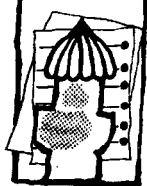
فراگیری) استفاده می کنید؟

به کسانی که در این فن، استاد بوده اند

باید توجه کرد. یکی آقای حجّت و

دیگری آقای بروجردی که واقعاً استاد بود.

آقای محدّث ارموی که استاد من بود و



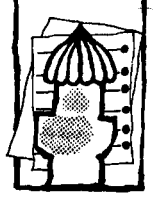
طبق قاعده حرف می زند. کسانی که با آقای بروجردی آشنا بوده اند، می دانند که هرگاه کسی غیر از اوقات درس هم خدمت ایشان می رسید، حرف ایشان هیچ گاه غیر از مباحث علمی نبود و ابداً حرف شوخی نمی زد؛ مگر این که کس دیگری حرفی می زد که ایشان تبسم می کرد. ایشان نوری بود که خداوند بر این قوم تاباند. آقای بروجردی اوج گرفت و آن قدر اوج گرفت که وقتی شاگردان ایشان به نجف رفتند، آقای خوبی را هم تکان دادند.

پس باید با رجال آشنا باشیم و بدانیم که چه کسی این روایت را می گوید. البته من نمی توانم دقیقاً بگویم چه کاری باید کرد. خود اساتید باید به اصول توجه کنند و در درس ها این مطالب را بگویند. نمی شود درسی برای گفتن این حرف بگذاریم؛ چون دیگر درس نیست؛ دو سه تا سخنرانی است.

شما باید همه رجال را بشناسید؛ مثلاً کسانی را که «اصول کافی» از آنها نقل شده و مشایخ کلینی بوده اند. باید بدانید که اینها چه چیزهایی را می توانند نقل

اهل ارومیه بود و فارس ها را چندان قبول نداشت، وقتی آمده بود این جا، من از آیه الله بروجردی خیلی تعریف کردم. ایشان برای تحقیق درباره کتابی به این جا آمده بود و نزد آقای بروجردی رفته بود و هر چه گفته بود، آقای بروجردی پاسخ داده بود، هم درباره خود کتاب (و این که فلان عبارت در فلان نسخه است و ...)، و هم درباره مؤلف (که شاگردانش چه کسانی بوده اند و استادانش چه کسانی بوده اند و ...) . آقای محدث ارموی می گفت: «ایشان (آقای بروجردی) بحر مواج است و کسی مثل او روی کره زمین نیست». این حرف را بزرگی مثل محدث ارموی می زد که همه کسی را قبول نداشت.

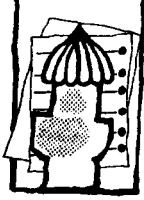
آقای بروجردی تمام سی سالی که در نجف بود و سال هایی که در بروجرد بود، شبانه روز در این زمینه ها کار کرده بود و تمام راویان را می شناخت. همه طبقات را می شناخت و همه صاحب کتاب ها را هم می شناخت. اگر کسی مثل ایشان حرفی بزند، حجت است؛ چون همه این قواعد را می داند و فقط بر



کنند. باید کسی شروع کند و این درس را بگوید که راویان را بشناسد و طبقات آنها را هم بشناسد و بداند که چه کسی می‌تواند از چه کسی روایت کند و تشخیص بدهد که کدام روایت، مُرسل است و کسی از سلسلهٔ سند آن افتاده است. شما باید اینها را بدانید. در نسخه‌های مختلف «اصول کافی»، گاهی تفاوت هست که روایتی در یک نسخه هست و در دیگری نیست. رواتِ کلینی، یعنی کسانی که اجازه داشته‌اند از او روایت کنند، در کتاب‌هاشان گاهی حدیثی نیست. مثلاً در نسخهٔ نعمانی، روایتی هست که در نسخه‌های دیگر نیست و ما آن‌جا پاورقی زده‌ایم که فلان نسخه، این‌گونه است. این کار، برای آن است که ما نباید در اصول اولیهٔ شیعه دست ببریم و چیزی را در متن، کم یا زیاد کنیم. در تمام نسخه‌هایی که از سماعة بن مهران به دست ما رسیده، همه جا می‌گوید «قال» و بعد، خبری را نقل می‌کند. هیچ جا نمی‌گوید «قال-علیه السلام»؛ اما در آغاز کتابش گفته است: «من همهٔ احادیث را از حضرت صادق(ع) نقل می‌کنم» و پس

از آن، همه جا می‌گوید: «قال...». حال، نسخه‌ای به دست ما می‌رسد که نوشته است: «قال الصادق-علیه السلام...». معلوم است که نسخه نویس، به اعتبار همان سخن آغاز کتاب، همهٔ اینها را در متن وارد کرده است؛ وگرنه در هیچ یک از نسخه‌های موجود و نسخه‌هایی که دیگران قرن‌ها پیش دیده‌اند، این‌گونه نیست و نسخه نویسان بعدی، عبارت «الصادق-علیه السلام» را پس از «قال» آورده‌اند.

این‌گونه مطالب را باید همه بدانند و وقتی دانستند، دیگر مسئلهٔ مهمی باقی نمی‌ماند. چون فهمیدن حکم فقهی حسابش جداست و نیازمند آشنایی با اصول فقه و لغت و اطلاعات دیگر است و حساب عقل است؛ اما آنچه ما می‌گوییم (که باید در تصحیح نسخه‌ها رعایت شود)، یک امر ساده است. ما می‌گوییم منبعی که برای استنباط احکام در اختیار دیگران گذاشته می‌شود، باید درست باشد تا اهل هر علمی، آسوده خاطر بروند و دربارهٔ مطالب و قضایای آن، فکر کنند. من کارم همین است و



متن نبرده‌اید. ملاک این کار،

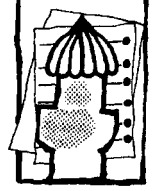
چیست؟

متن، همان متن خود شیخ است؛ چون دیگران هم که نقل کرده‌اند، همان گونه نقل کرده‌اند. مثلاً علامه حلی هم که نقل کرده، به همین صورت نقل کرده است. پس آن، متن خود شیخ بوده است؛ اما در بعضی از نسخه‌ها، نسخه‌نویس این مطلب را قبول نداشته که باید عین متن را بنویسد و عبارت را به گونه‌ای که درست باشد، آورده است؛ لیکن ما می‌دانیم که شیخ این را نگفته است. لذا متن را تغییر نمی‌دهیم و فقط در پاورقی یادآوری می‌کنیم که فلان نسخه، این طور است و به نظر ما هم درست، همین است (البته این گونه موارد، بسیار کم است). شاید بیشتر از دو سه مورد نباشد). ما نمی‌توانیم به این قول دوم اعتماد کنیم و در متن دست ببریم.

ما باید جهات شرعی کار را هم رعایت کنیم؛ چرا که مؤلف، به واقع، در حضور ماست و هر کاری را که هنگام تصحیح می‌کنیم، می‌بیند. شیخ طوسی در افق‌اعلای آسمان تشیع قرار دارد؛

عمر خود را در این راه صرف کرده‌ام که منابعی که در اختیار حوزویان گذاشته می‌شود، درست باشد. برای تصحیح یک کتاب، هر تعداد نسخه که باشد، من می‌توانم مقابله کنم. مثلاً کتاب «الاستبصار» - که سرگرم چاپ آن هستیم - هر نسخه‌ای داشته باشد، تهیه می‌کنم یا از روی نسخه‌ها عکس می‌گیرم. اینها همه برای همان جهت است که باید متن‌ها محفوظ بمانند.

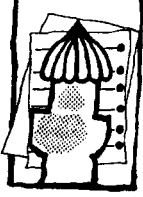
بعثی که این جلسه بیشتر برای آن برگزار شده است، بحث تصحیح متون است. با توجه به توضیحاتی که فرمودید، این سؤال مطرح می‌شود که در تصحیح کتاب‌ها، مثلاً همین «تهذیب»ی که اخیراً چاپ کرده‌اید، گاهی در حاشیه آورده‌اید که «فلان نسخه، این عبارت را دارد و این گونه است و درست هم همان است»؛ یعنی عبارت همان نسخه را درست دانسته‌اید؛ ولی متن را تغییر نداده‌اید و عبارت آن نسخه را در



و دقت می‌کنم که بفهمم این کار، جایز است یا نه و بعد، اقدام می‌کنم. البته با در نظر گرفتن این مسائل، خداوند هم راهگشایی می‌کند.

هنگامی که مشغول تصحیح «المحجة البيضاء» بودم، به کتاب «مجمع الزوائد» احتیاج پیدا کردم. مجمع الزوائد، کتابی است که هم اینک در ده جلد چاپ شده؛ ولی چاپ‌های قدیمی‌اش پنج جلد قطور بود. علامه امینی هم به من گفته بود که به هر قیمتی شده، «مجمع الزوائد» را پیدا کن. هم خودم نیاز داشتم و هم ایشان. به همه تلفن کردم؛ ولی کسی آن را نداشت. شب به حجره رفتم و پیش خودم گفتم: «خدایا برسان!» فردا یکی از تجار معروف که آدم درس خوانده‌ای بود و مرا می‌شناخت، پیش من آمد و حال و احوال کرد. گفتم دارم کتاب «المحجة البيضاء» را چاپ می‌کنم. گفت: «ما کتاب‌خانه بزرگی داریم. اگر کتابی نیاز داشتید، بگویید». گفتم «مجمع الزوائد» را نیاز دارم. گفت: «دارم». بعد هم همان روز، همه کارهای خودش را وا گذاشت و رفت و مجلّدات «مجمع الزوائد» را بغل

یعنی نور است. مؤلفان کتب اربعه، همه این حالت را دارند، بخصوص شیخ که حوزه نجف را تشکیل داد. پس از لشکرکشی سلطان سنجر و آتش زدن کتاب‌خانه‌ها، شیخ طوسی نزدیک قبر امیرالمؤمنین - همان جایی که الان قبر خود شیخ است - چادر زد و از همان جا کار خود را شروع کرد و در دوران حکومت‌های اهل تسنن، حوزه‌ای را پایه‌ریزی کرد که بعدها تشیع را به همه دنیا معرفی کرد. شیخ طوسی با این خدمات، نور علی نور است و من احساس می‌کنم که او در برابرم نشسته و هنگام تصحیح، دائماً فکر می‌کنم که مطلبی را بنویسیم یا ننویسیم؛ بعد از حروفچینی هم درباره آن فکر می‌کنم. گاهی هم که خیلی گیر می‌کنم، استخاره می‌کنم؛ خلاصه خیلی دقت می‌کنم؛ بخصوص که معمم نیستم و شاید بعضی بگویند که یک نفر غیر معمم، هر کاری دلش خواسته، انجام داده است. من هر جا یک نقطه بخوام اضافه کنم یا کم کنم، خود مؤلف را و خدا را و اهل بیت (ع) را که این سخن از آنها نقل می‌شود، همه را در نظر می‌گیرم



زمان که تحت نظر ایشان بود، دقت‌هایی می‌شد که پس از آن، نشده است. البته اگر آن افرادی که در کار تهیه «جامع الاحادیث» اند، به کسانی که حالا دارند «وسائل الشیعة» را چاپ می‌کنند، کمک کنند، کار پیشرفت می‌کند؛ ولی «جامع الاحادیث»ی که این‌ها چاپ کرده‌اند، به نظر من، متن آن و نسخه‌هایی که مورد استفاده محقق بوده است، خیلی قابل اعتبار نیست.

زمانی که می‌خواستند دو جلد سنگی آن را چاپ کنند، من کتاب «سنن النسائی» یا «سنن ابی داوود» را که خیلی عالی و زیبا در مصر چاپ کرده بودند، نشان دادم و گفتم: «باید این‌گونه چاپ کنید؛ با این حروف و با این کیفیت»؛ اما این کار را نکردند. ما باید کتاب‌هایمان را برای دنیا منتشر کنیم، نه فقط برای خودمان. مثلاً کتاب «المحجة البيضاء» را که من چاپ کردم، از غرب می‌آمدند و می‌گفتند که این کتاب، آن‌جا هست و مطالبی را که من برخلاف نظر مؤلف نوشته بودم، همه را می‌دانستند. همین‌طور، شصت دوره از «کتاب من لایحضر» را محققان

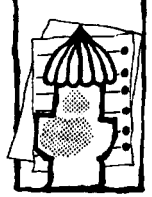
گرفت و آورد و گفت: «اول، کار تو را که برای دین است، راه می‌اندازم و بعد می‌روم دنبال کار خودم».

معلوم می‌شود که من راه را گم نکرده‌ام و آنچه خداوند می‌خواهد، می‌خواهیم و همان می‌شود. البته این حرف‌ها را نمی‌خواستیم بگویم. خلاصه پاسخ شما این است که ما در هنگام تصحیح، هر جا لازم باشد که نظر خودمان را بگویم، به صورتی می‌نویسیم که معلوم باشد نظر خود ماست و نه مؤلف.

ذکر خیرى از مرحوم آية الله  
بروجردى كرديد. ایشان به دلیل  
نقائصى که در «وسائل الشیعة»  
دیدند، طرح تدوین «جامع احادیث  
الشیعة» را شروع کردند و بخشی از  
آن هم انجام شد. هم اینک بیش از  
بیست جلد از «جامع احادیث  
الشیعة» چاپ شده است. به نظر  
شما آیا این کتاب، آن هدف و  
غرض آية الله بروجردى را تأمین  
کرده یا نه؟

گمان نمی‌کنم تأمین کرده باشد. تا آن





امریکایی و ساکن امریکا خریدند.

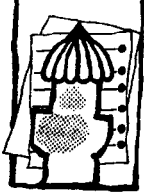
اهل تسنن، کتاب های خود را به گونه ای چاپ کرده اند که در تمام دنیا پخش شده است. آن وقت اگر ما کتاب آقای بروجردی را که حرف های برحق شیعه و اهل بیت (ع) است و خیلی هم در آن دقت شده است، سنگی چاپ کنیم، معنای آن، پشت کردن به دنیای امروز است. اگر ما به دنیای روز نگاه کنیم، باید به گونه ای که پانصد سال بعد نیاز است، چاپ کنیم. ان شاء الله امام زمان (ع) می آید؛ ولی ما باید این طور کار کنیم.

جناب استاد! الان چه کتاب هایی را در دست دارید و مشغول تصحیح هستید؟

کتاب «الاستبصار» را. البته «کمال الدین» شیخ صدوق و «تحف العقول» را هم ترجمه کرده ایم. نکته ای را باید توجه داشته باشیم و آن این که کتابی مانند «تحف العقول» را که مواعظ اهل بیت (ع) در آن آمده، باید با اعراب چاپ کنیم؛ چون خیلی ها عربی را به خوبی بلد نیستند و اگر نتوانند عربی را درست

بخوانند، دلسرد می شوند؛ اما اگر متن عربی اعراب دار در کنار ترجمه باشد، برای دانشگاهیان و طلاب جوان، کتاب کمک درسی هم خواهد بود و رغبت افراد برای خریدن کتاب، بیشتر می شود. وقتی ما «عیون اخبار الرضا (ع)» را چاپ کردیم، در عرض یک سال، سه هزار نسخه آن فروخته شد و در همه دنیا هم منتشر شد. معلوم می شود که آن «عیون اخبار الرضا»یی که قبلاً در قم چاپ شده بود، به گونه ای است که غیر از منبری ها، کسی آن را نمی خرد؛ اما ما می خواهیم کتاب هایمان در همه جهان منتشر بشود. پس باید به صورتی که دنیا می پسندد، چاپ کنیم.

جلد اول «کمال الدین» صدوق، تمام شده است و «تحف العقول» را هم در دو جلد و هزار صفحه، قرار است وزارت ارشاد چاپ کند. متن عربی، بالای صفحه و ترجمه فارسی آن، با شماره گذاری، زیر آن آمده است. کاری هم که شخصاً در حال انجام دادن آن هستم، «الاستبصار» است. اخبار آن را در کتاب های دیگر هم نشان می دهیم و اگر چند جایی خود شیخ



منظور، نشانی روایات است که آن هم گفته شود.

من نشانی‌ها را مطابق کتاب‌هایی که خودم چاپ کرده‌ام می‌دهم، نه مطابق چاپ‌های دیگر. البته (اختلاف) کتاب‌های چاپ دیگر را در حاشیه همان (چاپ خودمان) آورده‌ایم.

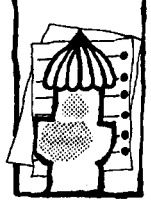
برای نمونه، در «التهذیب» به «الكافی» و «کتاب من لایحضر» اشاره کرده‌اید؛ ولی نشانی نداده‌اید. معمولاً گفته‌اید: «فی الکافی...» یا «فی الفقیه...»؛ ولی نشانی آن را نداده‌اید. به همین جهت، ارزش زحمات شما شناخته نمی‌شود.

برای پیدا کردن روایت، باید همان باب را در «کافی» نگاه کرد. خواننده این کتاب‌ها خودش می‌داند که مثلاً حدیثی را که در باب شکایات نماز است، باید در باب شکایات «کافی» پیدا کند. دیگر نیازی به نشانی دادن صفحه و مانند آن نیست. آقای محدث ارموی، این کارها را می‌کرد. استادام، آقای شعرانی به من

نقل کرده باشد، همه را نشان می‌دهیم و موارد اختلاف را هم مشخص می‌کنیم تا یک دانشمند روحانی که می‌خواهد کار کند، با دیدن این کتاب، نیازی به کتاب‌های دیگر نداشته باشد. در «التهذیب» هم همین کار را کرده‌ایم؛ یعنی روایات را به کتاب‌های دیگر هم نشانی داده‌ایم، تا کمک کند روایت‌ها را به آسانی ببینند و از کل آنها فتوایی را استنباط کنند یا حکمی را درک کنند.

اگر روایاتی را هم که در «الكافی» و «کتاب من لایحضر» نقل شده و مشترک است، نشانی بدهید، سودمندتر خواهد بود؛ یعنی علاوه بر آن که به نشانی روایت «الاستبصار» در «التهذیب» اشاره می‌کنید، به نشانی آن روایت در «الكافی» و «کتاب من لایحضر» هم. اگر در آنها باشد. اشاره بفرمایید.

بله، ما آنها را هم می‌گوییم. حتی اگر اختلاف کوچکی هم داشته باشند، علاوه بر دادن نشانی، مورد اختلاف را هم می‌گوییم.



می گفت: «ایشان (آقای محدّث)، خیلی طول می دهد. تو پاصفحه ها را کوتاه بیاور».

باب ها آورده است. غیر از احادیث کتب اربعه که ایشان گفته مسلّم است و سر جای خودش می ماند.

جناب استاد! ظاهراً دارالحدیث، طرحی برای تصحیح «بحار الانوار» ندارد. آیا شما در صدد تنقیح و تصحیح «بحار الانوار» نیستید؟

خیر؛ چون «بحار الانوار» غیر از کتب اربعه است و برای تصحیح آن، فقیه بودن به تنهایی کفایت نمی کند؛ بلکه باید تبحّر هم داشته باشی که فلان خبر، قابل اعتبار است یا نه. در آن زمان، غیر از کتب اربعه، بقیه مصادر حدیث شیعه در حال از بین رفتن بوده و مرحوم مجلسی، همه را نسخه برداری و باب بندی کرده است و هر کتابی را که توانسته تهیه کند، در آن

اخباری که در «بحار الانوار» آمده است، به کار فقیه نمی آید، با چاپ شدن «وسائل الشیعه»، فقیه، حتی به کتب اربعه هم مراجعه نمی کند. در مورد «بحار» هم همین گونه است. البته دو جلد ۷۷ و ۷۸ آن که مواعظ است و خطبه ها را جمع کرده و پر از لغات مشکل است، من در دو ماه بر آنها پاصفحه نوشتم که چاپ شد. من در «بحار» نمی توانم خیلی کار کنم؛ چون کار گسترده حوزوی است و جامعیت می خواهد و اصولاً کار یک نفر نیست. در «بحار»، باب هایی هست که تصحیح و تحقیق آنها، متخصص خودش را می طلبد.

